

یا عباد الله انکم انما صلیتم علی محمد وعلی بن ابی طالب وعلی بن ابی طالب  
 انروز وایضا آورده باشد و در هیچ کدام سوره قل هو الله احد نتوانده باشد یا وینظام  
 کند که پای نیاید خدا نواز جمله نماز گذاران نیستند و نمازهای هر شب قبول نیستند و زود  
 کرده است شیخ بزرگوار شیخ ابوعلی طبرسی در تفسیر خود با او در ذرا از حضور رسالت صلی  
 علیه السلام که است و فرمودند انما نجز احدکم ان یضرب ثلاثا لقرآن فی لیلته قلت یا رسول الله  
 و من یطوئ ذلک قال اقرئ اوله و الله احد خلاصه کلام مجتهد نظام انکار با عاجز میاید یکی  
 شما که در شیخ ثلاث قرآن را تلاوت نماید من کفتم کواطات ان تواند بود و بر رسول خدا است  
 فرمودند بخوانند سوره قل هو الله احد لکه خواندن آن بواجب بخوانند ثلاث قرآن شما  
 و بعضی علماء در وجه بر این سوره مذکور ثلاث قرآن کلام بر او کرده اند که حاصل  
 معنی آن اینست که مقاصد قرآن بعد از تحقیق جامع همه معنی است معرفت خدا تعالی و  
 طرفی بر او و شناخت او و سعادت شقاوت اخروی علم یا نکه در آن نشاء عمل  
 و کدام اعتقاد بمن نبی سعادت یا نسیواند شد و بچه عمل و کدام اعتقاد یا نسیواند شد  
 و این باب صلاک پیش و سوره اخلاص منضم معنی اقل است که عبارت از معرفت الله و توفیق  
 و تزیین او از مشایخ غیر نفعی والد و قلند و کفوا و هم چنانکه سوره فاشحه الکتاب الام الفراء  
 میگویند بواسطه اشغال آن بر هر یک از معانی ثلاث این سوره را نیز معادل ثلاث قرآن  
 دانسته اند بواسطه اشغال آن بر یکی از آن سه مرتبه اعلم حاصل است هر روایت شد  
 است پس که متصل است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابی حمزه ثمالی  
 از هر بن بن مسلم بن سعد که نقل و جلیل القدر یوسف بن سعید بن امام موسی کاظم و امام رضا  
 علیه السلام رسیده از سعد بن سعد که گفت با ابو محمد بود و ادوات صحیح امام محمد با  
 و امام جعفر صادق علیه السلام نمودند و بعضی گفته اند که صحیح امام موسی کاظم علیه  
 السلام نیز رسیده از امام یحیی بن یحیی بن محمد الصادق علیه السلام که حضور فرمود

مصفاش خود هر کدام از او غام و سجود بر انف است علیحدت شهاده است و بر نقد  
 که از غام وضع انف بر ذاب باشد خواه با عناد و خواه بی عناد انا در ضمن وضع انف  
 بر مطلق ما یصح التمجید علیه که چیزی خالی نباشد سنت در غام بعلل نباید باشد شیخ  
 الدین علی المرتضی حکم بر آن کرده و فرموده که در این حکم نظر است  
 که هیچ کس در این خلاف نکرده است که از غام وضع انف بر خاکست و قیاس جمیع ما یصح التمجید  
 علیه بر خاکست قیاس مع القارون است و قیاس مع القارون از معضلات است و ظاهر  
 ظاهر قول راوی که حضرت علی علیه السلام در این شأن دارند که امام علی علیه السلام در هر دو  
 رکعت بعد از هر آیه حمد سوره توحید خوانده باشند و این منافات دارد باستحباب  
 سوره کت ثلثی سوره رکعت اول و مکروه بود تکرار سوره واحد در هر دو رکعت که  
 بیان علمای زمانه شده اند است نهی که مصلی سوره دیگر غیر از اینگو خوانده خوانند و  
 علی بن یحیی مراد برادر خود که امام موسی کاظم علیه السلام بر آن روایت نموده اند  
 از علمای که سوره اخلاص را از این حکم مستثنی میدانند و میگویند که استعادة سوره  
 رکعت اول در رکعت ثانی غیر سوره اخلاص است و این استثناء خوب است و مؤید است  
 حدیثی که فرموده اند امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است و حدیث مذکور این است  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رکعتین و ثلثی کل من اقل هو الله احد یعنی رسول  
 خدا صلی الله علیه و آله در هر دو رکعت نماز کند در هر دو رکعت بعد از حمد سوره قل هو  
 الله احد خواندند و حمل فعل خصوصاً اول الله احد که بر غلام جوانان و ثقیب بر غلام  
 حویث اگر چه ممکن است تا ثقیب است و روایتی که با سوره کردن سوره اخلاص از این حکم بول  
 زیاد و غیره و شرف است بر سایر سوره قرآنی چنانچه شیخ صدوق و محدثین با یونانی و خدا  
 علیه و آله روایت کرده اند از امام جعفر صادق علیه السلام که از حضرت  
 فرمودند من مضمون علی فی خصوصاً و لم یفرایه قبل هو الله احد قبل

نظر افکند مصلی بر مابین قدمین در حال رکوع حال او نزدیکت بحال کسیکه چشمها  
پوشانده باشد در این حدیث بغیر از آنحال بر پوشیدن چشم شده و همان مراد است  
بر این وجه چنانچه محقق نیست بقدری داشت و احتمال فحش مصلی میان بر هم گذاشتن  
چشم که این حدیث بیان ناطق است و بیان نظر افکند بر میان قدمین که میان علمائست  
باقدر است و حدیث ذره نیز دلالت بر آن دارد چنانچه مختار شیخ قدس ستم است  
از وجهی نیست والله اعلم **نماز استی و قمر ظاهر است** که سجود برانف که این حدیث  
دلالت بر استیجاب آن دارد غیر از غام باشد که در بعضی روایات دیگر اشعار بر  
بود آن در سجود است چرا که از غام عبارت از نهادن ناف است و غام یعنی زاکر یعنی  
خاکست و سجود برانف که حدیثی که از ائمه اربعین علی التمام روایت شده است دلالت  
بر استیجاب آن دارد چنانچه در ضمن از غام منقول است و ضمن نهادن ناف بر دیگر اشیا  
که سجود بر آنجا نیز دانسته اند مثل چوب بورد یا و حصیر بزرگ و دخت و امثال آن از چیزها  
که ماکول و ملبوس نیست عاده نیز منقول است مستنداً که در اینست که لا تجزئ صلوٰه  
لا یصدبک لاف یا یصدب الجبین یعنی مجزئ نیست معبول نماز تا نرسد بانف این سخن  
رسیده است و بعضی گفته اند از غام مذکور منقول میشود بر سائیدن ناف بر خاک و اگر  
بر وجهی نماز کرد در سجده معتبر است بود باشد پس بنابر این میان از غام و سجود برانف نسبت  
عموم من وجه خواهد بود یعنی چنانچه صحیح است که هر دو با هم در یک ماده منقول باشند  
مثل آنکه وضع با اعتماد سجده که بر خاک واقع شود صحیح خواهد بود که هر یک بدوین  
دیگری نایب شود چرا که اگر وضع با اعتماد بر غیر نایب واقع شود سجود برانف منقول خواهد  
بود و از غام نه و اگر وضع انف بر نایب بر وجهی اعتماد نباشد از غام بنابر آنچه بعضی گفته  
منقول خواهد بود و سجود برانف نه و در کلام شیخ شهید علیه السلام اشعار برانف  
در سجود برانف و از غام یک چیز است و مابین ایشان تفرقه نیست و حال آنکه خود در بعضی

و کفر و کفر و کفر

چنانچه روایت ز زاده مذکور است شعاری بان دارد که در این روایت سید شیخ یکتا  
 بر وزن بنای می توانیها نسبت با ایشان بر این وجه بر آورده است که لفظا اکثر  
 بجزیرا یعنی نا! نمنداریم شود که نشسته گاه او بلند شود و ظاهرش که این معنی بر  
 انحصار نسبت نمی گذارند در همه بر وزن و این احتمال چندان دور نیست هر چه  
 در کتاب اگر مراد واجب است چنانچه از مصنف نام ظله تصریح بان واقع شده انقدر است که  
 سرنگشان نیز انویسند و انقدر که گفتند انها این عذر انویسند که گفتند انست  
 پس میتوانند که قدر واجب غنای فن مساوی انحصاری واجب و اختلاف میان ایشان در  
 قدر نسبت باشد چنانچه مراد است است که انقدر انهم شود که گفتند انها این عذر انویسند  
 قرانوا نذکرهت زراستک نباشد بلکه او را است ان باشد که از قدر واجب بجا آورند  
 لکن بطا اکترا غیر معنیها معنی که سبوح کوپانت پس تهلل مذکور که در حدیث صحیح  
 ز زاده واقع است که لکن بر اختصاص حکم زن در قدر واجب ندانسته باشد و حکم مذکور  
 چنانچه اصل نشای آن میکند بهیوم خود باقی باشد واقعه علم بحضرت اولیا و رتبه  
 دانست که این حدیث بان ناطق است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در حال رکوع  
 چشمهای مبارک را بر هم گذاشتند منافات دارد با آنچه در سنیها آمده است و در  
 مصنفان خود ذکر کرده اند که است که در حال رکوع نظر مصلی بر مابین قدمین  
 افتد بواسطه روایت ز زاده که در این باب ز امام علی علیه السلام نقل کرده و شیخ قدس  
 در نهایت الاحکام بهر روایت عمل کرده است و گفته است که مصلی بخیر است میان این  
 دو عمل هر کدام را که در حال رکوع بجا آورد دست از او بجا آمده نهایش بر هم گذاشت  
 چشمها را که این حدیث دانست بران در حال اضطرار است از نظر افکنده بیان قدمین  
 و شیخ ابوالقاسم زکاب معبر عمل باین حدیث کرده و نظر افکنده مذکور است ندانسته  
 و شیخ شهید علی زخمی در کتابت کوفی جمع کرده است میان روایت بر این وجه که چون

مدد  
 بود

ما یبند و چون در آن مشغول بعبادت شویم و بگویم یا غیر خود شریک در عبادت ما نماند  
 و بگویم عبادت و بکار و بکار استغفار چنانست بعد از آنکه تفسیر این را در امام معصوم علیهما  
 السلام بر آن وجه روایت شده باشد از معترضان عبادت و ساقط خواهد بود و کان یحتاج  
 بجمع و نون مشدده و حاء بی نقطه بجهت بال کشاده که از آنکه هر دو مرفوع را در حال  
 سجود از زمین برداشته بودند چنانچه دستها مانده و بال شده بود که مرغان بپر کنند  
 و قول راوی که ولم یضع ذراعیه علی الارض عطف تفسیر است نه ایش اول بیاید و  
 که این حدیث ناطق است بصلوات از امام علیه السلام در حال نماز از واجبات سنت است  
 است حکم آن بیان مرد و زن سواشتر فعل از آنجه که مخصوص مرد است و نسبت بر بال  
 سنت نیست اول خبر گذاشتن دستها در حال قیام بواسطه آنکه در نماز است است که هر  
 از دستها از بالای پیشانی گذارند که مخافی آن دست در وقت گذاشتن پایها از یک  
 دیگر بقصد سبب که ایشان است است که نزدیک هم گذارند بر وجهی که فاصله میان ایشان  
 نباشد سبب مخافی که عبارت از نگذاشتن پنج عضو از اعضا بر عضو دیگر که ایشان را  
 ترك آن سنت است چنانچه و بال کتوفن بطرفی که مذکور شد چرا که نسبت ایشان  
 ترك آنست یعنی بود که در حال جاوش میان دو سجده که عبارت از نشستن بر زانو است  
 بمشقی که پشت پا راست بر شکم پای چپ واقع شود چه نسبت ایشان سنت است است  
 که بر وجهی نشینند که زانوها مرتفع باشند ساقها بر زانوها منضم و کفهای پا بر زمین  
 شمر گذاشتن دستها بر سر زانو و در حال رکوع که ایشان است است که دستها  
 خود را بالا تر از آن گذارند بواسطه حدیثی که در آن منبر این روایت کرده است که  
 کتب حدیث مذکور است ولیکن واجبت ایشان را نیز که بعد از آنکه در آن واجبت  
 منقح شوند بمذبحه و علنا و بعضی خمال این راه داده اند که نسبت ایشان که از آن  
 کافی باشد و این قدر و فاشد واجب باشد که دستهای ایشان بر زانو رسد بالای زانو

فشیخ

و بعد

و اینست که در بعضی کلمات  
و اینست که در بعضی کلمات

که جمله و جمله محال باشد از فعل فعل محذوف یعنی در دو سبک و نام پروردگار خود را از امور  
 که مضمون آن نقص باشد محال نکند من مثلتم محذوف است از او بر توفیق که بمن داده است  
 آنکه او را بدو از جمیع عیبه صفت کم و بر قابلیت و اهلیت که بمن از ذاتی داشته است تا آنجا  
 او را شایسته باشم تا حرف عطف است بر تقدیر فعل که جمله محذوف است بر فعل مقلد و  
 کلام چنین باشد که این تهنیتها و استعین بکلمه یعنی تهنیت او میگویم و پادری میگویم محذوف  
 است از او در آن پادری نام بیاد است او و کو باقیست تسبیح و تهنیت پروردگار خود داده است  
 گمان برده است که شاید نفس او را عجز و گمان زیادتی بر شایسته باشد از او بگمان  
 این چنین فعلی زیاده و خواسته است که امر از نفس خود زایل سازد و مطلق ساخته است جمله  
 حالی با جمله عاطفه ایان جمله کتاب از آن که این کار توفیق و نمکین او شده است تهنیت  
 و افتد از من چنانچه مفسر در تفسیر کریمه ایاک نعبد و ایاک نستعین که بعد از حمد  
 توصیف پروردگار که از صیغه غیبت بصیغه خطاب واقع شده است بر این وجه نکره گفته  
 که سَمِعَ اللهُ مِنْ جَمَاعَةٍ نَضَمْنَ شَاءَ اسْتَمِعَ اسْمَاءُ بَعْضُهَا وَ انْ مَسْعَدٌ شَاءَ بِلَا مِ  
 چنانکه در آیه کریمه لَا تَقْرَأُ الْمَاءِ الْأَعْلَى نَضَمْنَ اصغارا که عبارت از گوش انداختن  
 است در آن شده و بیان اعتبار مسموع شد است بانی و الاقواس است که مسموع بنفس باشد  
 بیان بد رکبیه یعنی گذاشتن سینه های مبارک را پیش از نوحای خود نزدیک دست زانو و  
 تحفوت معنی برین بگردد فلان در ضمن شرح حدیث ثالث سنون کریمت و ان المساجد  
 تفسیر مساجد در این آیه با اعضای تسبیح مذکور و مگر این حدیث بیان ناطق است میان مفسر  
 مشهور است و از امام محمد جواد علیهما السلام نیز منقول است که وقتی معصم عیالیه از ایشان  
 از معنی این آیه استفسار کرد بر این وجه پرسیدند فلان دعوات مع الله احدًا خواهد بود  
 که شریک مسأله در سبوح خود غیر پروردگار خود را و اما آنچه بعضی مفسر گفته اند  
 که مراد مساجد در این آیه همین مسجد های معارف است یعنی این مساجد را مختص بنما

بمعنی نرسیدن  
و در بعضی  
اصول

بمعنی نرسیدن و غایت کردن و وقت نام و وقف حسن است در حال قرابت و ایشان مجز و  
 و صفاتی که قرابتها را کرده اند مثل همس و حصر استعدا و اطلاق و غیره و امثال این  
 و نرسیدن مذکور هر یک از این دو تفسیر که مذکور شد است و قرابت بدون دعا  
 این نیز در نماز مجز است و بعضی که امر را در این مذکور بر وجهی که کرده اند گفته اند نرسیدن  
 بر آوردن حروف است از مخارج خود بر وجهی که از یک دیگر متمایز باشند و هم  
 محاط باشند چنانچه می توان میان ایشان تمیز کرد همیشه بقدر ظاهر نفس همیشه  
 بصفتی بعضی است بمعنی قلیل و زمان اندک و بنفیس بصفتی مجهول چنانچه  
 بر روی کتاب از آنکه در سنه ها در حال تکبیر زیاد از برابر روی بلند نباید کرد و  
 گفته من یکبته یعنی تماس ساختند سرانها را با هم گفت و بر سر انگشتان بر آن  
 که قدر واجب است گفتان کردند چنانچه ظاهر است که هر یک یکجا مجموع باطن دست است  
 و داخل انگشتان و بیاید دانست که اینها در کوع واحدی که انگشتان در آنها  
 برسد واجب است زیاد بر آن که حضور عمل آوردند است چنانچه حدیثی که زاده  
 و واجب کرده است بدان ناطق است فقال سبحان العظیم و بحمد سبحان مصداق است هم  
 غفران معنی نرسیدن و همیشه مضاف است عمل بیشتر و بصلبش مفعول مطلق بوده است و  
 فاعل مضاف است هم چنانچه فعل معاذ الله که در این تقدیر است که اعوذ معاذ الله بسبحان  
 و در این تقدیر است که است سبحان ربی اعزها من سبحانها اعمال الایاتی بجناب و  
 و عز جلاله یعنی در دست کردیم و بیایکی یاد میکنم پروردگار خود را از جمیع آنچه سر او  
 مرئوس الوهیت نیست و بر این تقدیر مضاف است سبحان ربی از قبیل مضافه مصدر خواهد بود  
 مفعول و بعضی مجوز کرده اند که مضافه آن از قبیل مضافه مصدر مفاعیل باشد معنی  
 نرسیدن و تقدیرش چنان باشد که سبحان الله سبحان ربی یعنی در دست و بیایکی موصوف  
 پروردگار من از جمیع آنچه در هر شئی جبر و است که نای او نیست و او و بحد با او و حاکم

کتاب شرح و تفسیر  
نماز خاشع و متواضع

و بر سر آوردن او از معبود و باین معنی تفسیر کرده اند مفسر خاشع یاد و آیه کریمه  
 وَالَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ که در صفت اهل ایمان وارد شده است یعنی اینچنان  
 کسانی که در نماز خود خاشع دارند و در صحاح وارد است که خاشع بیصبر است ای غصه  
 یعنی خاشع پیشتر معنی بریم نهادن چشم است و باز داشتن آن از مشاهده محسوسات  
 پس خاشع بدل کتاب از فارغ داشتن است از خپالای و افکار و خشوع با اعضا کما  
 از یادام داشته است و مانع آمدن آن از حرکت عیب است روایت کرده است شیخ بزرگوار  
 شیخ ابو علی طبرسی در کتاب مجمع البیان از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که  
 حضرت دیدند مردم هر که در آستانهای نماز بار پیش خود بازی میکرد فرمودند اما آنرا  
 خَشَع قَلْبُهُ كَخَشَعَتِ بَجْوَارِحِهِ یعنی هر گاه که خاشع میباشند دل او خاشع میشود  
 و اعضای او یعنی حرکتهای عیب نمیکرد و گفته است بعد از ذکر روایت مذکور که در  
 حدیث لائت بر آنکه میباید خاشع در نماز هم بدل باشد و هم با اعضا اما خاشع  
 بدل است که فارغ دارد دل خود را از جمیع آنچه غیر نماز است و همگی است او را مضمون  
 بنماز دارد و چنان نکند که در خانه و محل نماید غیر معبود و عبادت او چیزی را نماید و تا  
 خاشع بجوارح و اعضا است که چشم خود را از همه چیزها پویوشاند که اشتغال او بدین  
 اشیا باعث شغل دل او با غیر عبادت شود و همگی اعضا متوجه بنماز باشد و هیچ  
 التماس و میل نکند و جمیع اعضا را از فعل عیب حرکات بیکار باز دارد ثم قرء الحمد  
 باریسبیل تو سبیل عبادت از رعایت آنی و استسکی است در قرأت که شنید و کتاب خواند  
 فتورد واضح گفتن حرف و الفاظ بر وجهی که جمعی که شنوند حرف را توانند شمرند  
 و مانع است از قول عیب در صفت ندانند ای از هم کشاده که تغردیل و سرتل و غیر  
 ندانند و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده است که آنحضرت صلی  
 در تفسیر آیه کو هر و تمل الفان تو سبیل که الت سبیل هو حفظ الو فوف و بیان الحرف



خانه روزی و خلد سگانه روزی کند و بوی پیر پنجاه پنج بدهد بپرکت دشای انحصار  
 هر روزه یافت و چون بقصد حج پنجاه و پنجم بجهت رسید که هفتاد احرام اهل شام  
 است در حالی که میخواست غسل احرام بجای آورد عرق شد و عمره نیز از هفتاد  
 سال گذشته بود و هفتاد نرسیده رحمة الله علیه انا الحفظ کتاب حریر بجای  
 بی نظیر در آخرش زای نطفه دار حریر بن عبد الله نجاشی است که اصل او از کوفه بوده  
 چون بسجستان سفر پیامبر کرده بسجستان مشهور شده است و از اصحاب امام جعفر صادق  
 علیه السلام است و علماء رجال حکم شریف کرده اند و چند جلد کتاب تصنیف کرده اند  
 لآله نفعی حسی است که اسمش را حذف کرده اند و حدیث اسم لآله و امثال این عبارت شایع  
 و کلام در این نقل بر است که لآله باس علیک ما افعی بالرجل منکم فضل کرده اند حضرت در این  
 کلام بیان فعل تعجبی که افعی است و معنی آن که الرجل است بحرف جر علماء مخور و مخالف  
 کرده اند اخفش و میر و هر دو بخوبی نکرده اند و ما زنی فراد و ظرف جانر دانسته اند و دلیل  
 ایشان وقوع است در کلام عرب چنانچه در این مثال که ما الحسن بالرجل ان یصدق  
 یعنی چه نیکو نماید از مرد است کوئی و هیچ شک نیست که وقوع آن در کلام امام علیه  
 السلام اقوی دلیل است بر جواز آن چنانچه مذکور شد و فرات است و کلام منکم حال  
 از الرجل که بحسب معنی مفعول افعی است با صفت اوست و چون الف و لام او الف و لام  
 حسی است مانع نیست از آنکه صفت او غیر معرف بالف و لام واقع شود خصوصاً اگر  
 که صفت ظرف باشد چه ظرف نوسعه هست که در غیر ظرف نیست فرمایند است که چه  
 شیخ مینماید بر رد و حال آنکه از شما باشد یعنی شیعه باشد یا از صلحای شیعه یا برود  
 بصفت او این است که از شما است یعنی شیعه است یا از صلحای شیعه بحدود همانا نام  
 تار و مجرور متعلق است بهضم و نامه با حال است از حد و درها با صفت تار و صلحای  
 بشروع مراد از شروع فروتنی نمودن و خوار داشتن نفس است در موقوف عبادت

بودنش

این در آن روز هر دو انگشتان شصت یا وجهه شصت که عبارت از بیست و سه است و فرمودند  
 که سجده بر هفت عضو از این جمله فرض است که اگر ترک شود نماز باطل میشود و آن هفت  
 است که حضرت عزیرت در کلام مجید باد فرموده در این است که وان المساجد لله فلا تدعوا  
مع الله احدا وان دوت کف دست است و زانو و دو سر انگشت شصت یا وجهه است و سجده  
بر آنست که ثامن انهاست سنت است یعنی بفعل آوردن آن منضمه ثواب بسیار است و بر  
آن عظمای مرتبت ناپسندیدند و بدانند که نماز صحیح است بعد از آن سر بیاید از آن سجده است  
و چون راست نشینند گفتند ما کبر بعد از آن بر زانو چپ خود بنشینند و گذاشتند  
پشت پای راست بر شکم پای چپ و گفتند استغفر الله و بقی و انوبی الیه یعنی طلب مغفرت  
و امرزش منبایم از خدای که پروردگار من است رجوع منبکم در همه حال یا وسط و گان  
بر سجده نوبت و حقیقت آن در حدیث بیستمین پادشاه الله تعالی بعد از آن در حدیث  
شصتمین تکبیر گفتند و سجده دوم رفتند و گفتند در آن اینجور در سجده اول گفته بودند  
یعنی سبحان منکند سبحان منکند سبحان منکند و هیچ یک از اعضای بدن مبارک را  
و حضور دیگر نگذاشتند که نهاده شود در رکوع و نه در سجده و در همه حال صحیح بود  
یعنی بالحق شاه گویا از آنکه ساعدها و بازوها را از بدن مبارک جدا گرفتند و چنان نکردند  
که بر بدن نهاده شود و بعد از آن بنشینند در حال تشهد انگشتان دست مبارک را  
هم ضم کرده بر زانو نهادند و چون از تشهد فارغ شدند مبارک دست سلام نمودند  
و فرمود معروض خطاب کرده فرمودند ای خدای بر این وجه نماز بگذارید پیش خدای  
یا خدای انصالی در حدیثی است که منسوبست به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
از قبایل عربی و از نقاشان او بیان حدیث شیعه است و بجز امام جعفر صادق  
و امام موسی کاظم و امام رضا علیه السلام رسیده و از هر یک ایشان صلوات الله علیهم  
حدیث روایت کرده نقل است که کاظم علیه السلام از برای او دعا کرد که خدای تعالی او را

پس گفته جان من فدای تو باد و تعلیم کن منی نماز انا بعد از این بر افروخته بجای میاورد  
باشد امام علیه السلام بواسطه بیان نماز من بر پای خواستند و در وقت نماز بقبله کوفتند  
داشتند ایشان در هر دو دست مبارک زانها گذاشته بودند و زانها نهادند و انگشتان را  
بهم ختم کردند و پاهای مبارک را از هم دور گذاشتند چنانچه فاصله میان ایشان مقدار  
سه انگشت از هم گشاده بود و سر انگشتان پا را محاذی قبله کردند چنانچه هیچ جانب از سر انگشت  
نداشت پس از روی ششوی تمام افتتاح نماز کرده گفتند الله اکبر بعد از آن سوره فاتحه را  
بترتیل فریشت کردند و سوره قل هو الله احد را بعد از آن خواندند و بعد از فراغ آن  
زمانی اندک که کینجا پیش نفسی رفتی در آن باشد و زانها کردند و هم چنان ایشان در هر دو  
دست مبارک را برابر روی گرفتند و گفتند الله اکبر و بعد از تکبیر بر کوع رفتند  
و پر کردند گفتند سه هزار از سر زانوها و انگشتان دست از هم گشاده داشتند و زانوها  
را بعضی شکستند و پشت مبارک را ایشان مسو و راست نگاه داشتند که اگر قطره آبی را  
پاروغن بر میان میسختند هیچ جانب حرکت نمیکرد و چنانچه هیچ جانب از آنجا حرکت  
نمیکرد و کینجا پیش اب افشای حرکت بان جانب کند و کورنوا کشیده داشتند و  
چشمها را برابر هم گذاشتند و سه مرتبه بار غایت ترتیل این تسبیح را بر زبان معجزان بجا  
ساختند که سبحان ربی الاعظم و بحمد و بعد از آن داشتند ایشان در تمام همانون ایشان  
بر فراد ایشان گفتند مع الله ان حمید و همان در حال ایشان تکبیر گفتند بعد از آن که  
هر دو دست مبارک را برابر روی بر داشته بودند بعد از آن بسجود رفتند و هر دو کف  
دست را در برابر زانوها چسب کردند و انگشتان را بهم ختم کرده و محاذی زانها گذاشتند  
و سه مرتبه این تسبیح را گفتند که سبحان ربی الاعلی و بحمد و در حال سجده هیچ یک از اعضا  
خود را چنان نکرده اند که بر عضو دیگر نهاده شود و بر پشت عضو سجده کردند یعنی چنان  
کردند که بر جمل اعضا دهشت عضو ایشان بر زمین نهاده شد هر دو کف دست هر دو

ثم كبر وهو قائم ورفع يديه بحال وجهه ثم سجد وقبض كفيه مضمومين الأصابع بين  
 يديه كنية حبال وحيد فقال سبحان ربي الأعلى وبجده ثلاث مرات ثم أضع شتا من  
 جسده على شيء من شئ وسجد على ثمانية أعظم الكعبين والركبتين وأما من أجهام الرجلين و  
 الجبهة والأنف وقال سبحانه من فرض سجدة عليها وكفى التي ذكره الله عز وجل في كتابه فقال  
 وإن الساجد لله فلا تدعوا مع الله أحداً وهي الجبهة والكفان والركبتان والأقدامان  
 ووضع الأنف على الأرض ثم رفع رأسه من السجود فلما استوى جالساً قال الله أكبر  
 ثم نعل على فخذا لا يسر وقد وضع قدمه الأيمن على يمين قدمه الأيسر وقال استغفر الله ربي  
 وانوب إليه ثم كبر وهو جالس وسجد سجدة الثانية وقال كما قال في الأولى ولم يضع شتا  
 من يديه على شيء من شئ في ركوع ولا سجود وكان يجثأ ولم يضع ذراعيه على الأرض فضلاً  
 وكعبين على هذا وبداه مضمومين الأصابع وهو جالس في الشهد فلما فرغ من الشهد  
 وقال الحمد هكذا قيل شرح كلام بلاغت نظام رد من اغار ودونمايش وانجام انظار  
 مثل بر وبيش بيوش اقل خلاصه معني كلام راوي انكده گفت من دو ذري امام بيوش ناطق  
 حعفر بن محمد الصادق عليه السلام كه اي حماد با ما ميكند اري نماز من كه من اي سيد و محو  
 كاشان من حفظ ميكنم كاشان حرز را كه در علم نماز تصنيف كرده است چون تواند بود كه نماز  
 را بنكوتوانم كذا رد امام عليه السلام فرمود نماز پنج نماز نيست نماز پنج نماز كن تا بزرگ  
 كه چون بيان قيام منتهي راوي كويد برخواستيم و در برابر امام عليه السلام و در وقت سجده  
 اسلام او ردم و افتتاح نماز بنكبر احرام كردم و ركوع و سجود و سائر آنچه در نماز پنج نماز  
 او ردم پس امام عليه السلام خطاب كرده فرمود تداعي حماد بنكوتنكدام ري نماز او را و زوي  
 نيجت گفتند بسيار فيج منمايد بروي از شما كه از عمر او شصت سال با هفتاد سال گذشت  
 باشد بكنما ز را امام سجده و شروحي كه از جانب شارع مقرر شده بر پاي نداشته باشد  
 راوي كويد كه از خطاب حضرت امام عليه السلام من منمايد حزن و الم نفس مراد است و

بنكوت  
 امام عليه السلام  
 او را

مقتصد و پنجاه شش هجری و شیخ مذکور گفت خواندم بر پدر بزرگوار خود شیخ جلیل  
 الدین مطهر حلی علی الرحمة و او گفت در این کتب بمن پدر من شیخ سید ابوالدین از سید  
 رضی الدین طاووس که از اعیان علمای امامیه است و مصنف چندین کتاب رساله است  
 نهائش از نهایت احتیاط که در روایات داشته اند با وجود اهل بیت قوی و اجتهاد در مقام  
 تصنیف کتب فقه شده اند و آنچه نوشته اند در اعمه و از اب نوشته اند روح الله روح  
 العزیز از سید شمس الدین فخار از محمد بن ادریس از شیخ عریض بن مسافر العباد از ابان  
 بن هشام الحارثی از شیخ ابی عبد الله الفیاض و ابی حمزة ابو جعفر طوسی قدس سره از شیخ  
 جلیل شیخ مفید علی الرحمة از ابی القاسم جعفر بن محمد از محمد بن یعقوب الکلبی از ابی  
 بنایره بن ازرقه صدوق و محمد بن عیسیٰ الجعفی البصری که گفت قال ابو عبد الله جعفر  
 محمد الصادق علیه السلام یا حماد احسن ان یضلی قال نعمت یا سیدی یا احفظ کلام  
 حوزی الصلوة فقال لا علیک یا حماد ثم فصل قال نعمت یا بن بدیه من وجهما الی القبلة  
 فاستقی الصلوة فکنت وسجدت فقال یا حماد لا یحسن ان یضلی الا فی الرجل منکم  
 ثانی علی سبوت سنه و سبعون سنه فلا یقیم صلوة و احدهما بعد و دهان ثانی قال حماد  
 یا صاحب فی نفسه الدل نعمت جعلت فداک فخاصی الصلوة فقام ابو عبد الله علیه السلام  
 مستقبل القبلة من صبیا فارسل یدیه جیعا علی خذیه قد ضمت اصابعه و فرقی بین یده  
 حتی کان یدیهما قد رتخت اصابع منفرجات و استقبال اصابع رجلیه القبلة ثم هجرنا  
 عن القبلة فقال یحشوع الله اکبر ثم قرأ الحمد بترشیل و قل هو الله احد ثم صبر هنیئة بعد  
 ما ینفس و هو قائم ثم رفع یدیه جبال و حمیه و قال الله اکبر و هو قائم ثم رکع و ملاعب  
 من رکبته منفرجات و در رکبته الخلفه ثم سوا ظهره حتى لوصت علیه فطره من  
 ناعا و من انزل لاسنواه ظهره و ملاعبه و بعض عینیه ثم سجد ثلاثا بترشیل فقال  
 سبحان رب العظیم و بعد ثم استوی قائما فلما استکان من الصلوة قال سمع الله ان حکم

شیخ نو

ان پندار و برهم

بسجّل علیکم فی الدین من حرج والمرح القیوم یعنی حضرت عیسیٰ و حدیثی و حدیثی و حدیثی  
از فرائع از بیان وضو فرموده اند که اگر مویب وضو بمیرسد شادان پس بنیاید بی کر بان  
طهارت کیند پس نیت کند بخاک پاک بر این وجه که مسح کند بعضی از روی خود را و بعضی  
از دستهای خود را بقیض آن پس چون وضع کرد و ساقط ساخت وضو را از کسی که اینها  
بدل بعضی از غسل مسح را فرار نام بواسطه آنکه گفت مسح کند بعضی از دورا و بعد از آن  
متصل ساخت بان و گفت مسح کند دستهای خود را یعنی بعضی از دستهای خود را بان  
یعنی بان نیت بواسطه آنکه میدانستند که خاک را بر روی جاری نمیشود و اگر بعضی از  
کفهای دست خاک گرفته میشود و بعضی نمیشود و بعد از آن گفت ما پروردگار الله بسجّل  
فی الدین من حرج یعنی نکر اینها است پروردگار شادان و موردین بر شما حرج و مراد حرج  
نکی است دلیل ساختند کلام حضرت در آخر حدیث مذکور که لا تعاقب من ذلك الصیغ  
بعض الکفین و لا تعاقب بعضها بر اشراط علوی و نیت چنانچه مندرجه است  
و کویا وجه لاک کلام مذکور بر این مطلب است که در آیات و دلالت کرد بر آنکه حضرت  
عزیز چون دانستند که خاک مذکور در وقت مسح در بر جمیع رو جاری نمیشود و  
آنکه بعضی از دست بگیرد و بعضی نمیکند گفتند مسح کند بعضی از دستهای خود  
ببعضی از خاک و کسی که در عیانت روایت مذکور و نقل امام علی علیه السلام چنانچه  
حق نام است شامل نماید اشعار روایت مذکور بر وجه علوی روایت بود مخفی نخواهد  
ماند و بر او معلوم شد که نیت که امام علیه السلام ضمیرش در ارجع بان ساخت  
در بیان خاکیت که نیت بران واضح شود نفس نیت و الله اعلم حدیثی  
در نمازینانی و نقل امام علیه السلام روایت شده است که مذکور از شیخ شهید  
شیخ سعید قدس سره که گفت خواندم بر شیخ حرالدین مطهر علیه السلام در خافه  
شیخ مشارالیه که در حدیث واضح بود در روز حج ستم شهر جادی اول سال

از روی بعضی  
و این حدیث  
در کتاب  
و این حدیث  
در کتاب

و در دستها باشد که مسح بان با عشان باشد که روحان الوده و بدنها شود پاره در بخت و  
 و امری برانی نماید که مطلقا اثری از آن در دست نماند پس استنجاب نقض منافا اند  
 باشد بشرط علوی بر او باشد که در عدا ل بر عدم اشراط علوی نتواند که  
 میتوان دعوی کرد که دلالت بر اشراط آن میکند چرا که استنجاب نقض در روایات مذکور  
 مطلقا واقع شده بی آنکه مقتدا بحال علوی ثابت باشد و ظاهر است که تا علوی ثابت  
 متحقق نباشد نقض واقع نمیتواند شد دست بعلی نخواهد آمد پس علوی ثابت شرط است  
 در نهایت آنچه در جواب توان گفت آنستکه استدلال بر این وجه کافی تمام است که نقض  
 مذکور واجب باشد و هیچ کس از علما قائل بوجوب آن نشده اند بعد از آن در مقام نقض  
 استدلال این چند است اند باینکه هر چه فاستحو ابو جوهیم و این یکم منته بر این وجه  
 کلمه مسنون در کلمه مشروط ظاهر است که من بعضی باشد یعنی مسح کبند در حال نیتیم بعضی از  
 رو خود را و بعضی از دستهای خود را ببعضی از خاک چرا که اگر محمول بر من ابتدائی شود با  
 معنی که مسح و دستها را بر وجهی بکنند که ابتداء آن از خاک باشد یعنی نجابت ناخوش  
 و بیا حاصل میشود و هر گاه من بعضی باشد لازم خواهد بود که مسح ببعضی از خاک  
 واقع باشد و این متحقق نمیتواند شد مگر بعلوی قدر از خاک دستها پس علوی  
 واجب باشد و گفته اند آنچه روایت صحیح دراره که از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده  
 اشعار بان دارد که ضمیر مشر را جمع نیتیم است منافات بان ندارد که من من بعضی باشد  
 چه عبارت حدیث مذکور در این باب است که امام علیه السلام بعد از ذکر این وضو  
 نقیله فرموده اند ثم قال و اینکم تجید و اماء فیتسوا صعبنا طیبنا فاستحو ابو جوهیم  
 اینکم منته غلبان وضع الوضوء عن من لم یجد الماء اذبت بعض المیل سکا لیا قال  
 ابو جوهیم ثم وصل بها و اید یکم منتهی من ذلك الیتم لانه علم ان ذلك لا یجوز علی  
 لوجه لانه یعلق من ذلك الصعب ببعض الکفین و لا یعلق ببعضها ثم قال ما یرویه

معنی زدن است باشد نه معنی نوع و اما بر حل ثانی بواسطه آنکه ظاهر عطف غیر  
 بر مضمون است نه عطف تالیف بر جمله و نقد برانی که در کلام مذکور شد نیز خلاف اصل  
 و بخاطر صریح است که ممکن است که ضرب محمول شود بر ضرب بدل بر ارض چنانچه ظاهر است  
 کلمه و العسل محمول خوانده شود و معطوف باشد بر الوضوء هم چنانچه ظاهر است نیز بقیه  
 مراد از قول حضرت که ضرب واحد و جدا نوعی باشد نه واحد عددی بجهت ضرب بدل بر ارض در  
 مطلق نهیم خواه بدل از وضوء باشد و خواه بدل از غسل بکون است یعنی اینچنان نسبت  
 انجای در نهیم بین مختلف باید که واقع شود مثل آنکه در یکی باید که اعتقاد در ضرب بیشتر  
 باشد و در دیگری کمتر باید یکی علوی و دیگری شرط باشد و در دیگری نباشد و اما مثال آن  
 از اختلافات محله وجه از حد بر حد نوعی نیز که در این حل از نکات است اگر چه خلاف  
 ظاهر است چنانچه محقق است که از است از حل این بناقیین و الله اعلم ایشامر نباید دانست که  
 میان علمای ارض و از انبیا علیهم السلام نیز اتفاق است که در نهیم علوی ضرب بر زمین  
 شرط نیست یعنی لازم نیست که زدن سنگها بر زمین بر وجهی که وقوع باید که قدس خاک است  
 از کمها گرفته شود و این جنبه از علمای ما و جمعی از علمای اهل سنت علوی مذکور است  
 شرط میدانند و بر مذمت مذکور مشهور بر این وجه است دلالت شده است که بعضی از  
 صحیح و ادوات که دلالت بر استیفاء نفوذ دارد که عیان از آنکه باشد است بعد از این  
 از زمین و اگر علوی ضرب شرط نبود نفوذ شدن مذکور نبود چه هیچ شک نیست که نفوذ  
 بواسطه افست که اگر خاک پاک کرد و در دستها مانده باشد بر زمین و در وقت مسخ و برود و کشیدن  
 نشود پس در کردن خاک از دست شدن باشد چون تواند بود که علوی آن واجب باشد  
 و والد نیز گوارد شرح الفیله شاره بضعف است دلالت کرده آمد و گفته اند بجز  
 است بانکه بجز نمک اندک است هیچ آنچه از خاک در کمها گرفته باشد نیز بد بلکه لجز  
 صغیر غباری بلی نماید پس میتواند بود که غرض از نفوذ آن باشد که اگر خاک است

مشهور است که در این کتاب  
 از این کتاب در این باب  
 از این کتاب در این باب



نضوب بید یک مرتبه این تم مفضها مآثره للوجه و متره للبدن کبریا کرچه شیخ ابوالقاسم رحمه  
 الله نبرد در کتابت معتبرنا او موافقت کرده است در فهم تفصیل مشهور از آن اما بعد از تمام  
 ظاهر باشد که دلالت بر تفصیل مذکور ندارد بلکه بعضی دعوی کرده اند دلالت اثر این  
 لغت در ضربی مطلق نهم خواه بدل از وضو باشد و خواه بدل از غسل تا آنکه این لغت  
 آن استلال کرده است بر لغت ضروری نهم مطلقا و خواننده که این حدیث نسبت با  
 شیخ قدس سره و شیخ ابوالقاسم از آن فهمیده اند و نسبت با پنج ازین بو نیز از آن استنباط  
 کرده بحال است و تصور مدعای هیچ کدام نیست چرا که قول امام علیا السلام که هر وضو  
 واحد محتمل است که معنی هر نوع واحد باشد یعنی نهم هم یک نوع است و این نشان نیست  
 نهم بدل از وضو نوعی باشد و نهم بدل از غسل نوع دیگر و آمدن ضرب بمعنی نوع در  
 عرف و اهل شرح شیوع تمام دارند چنانچه گفته اند الطهاره علی ضربین مابینه و نهم  
 یعنی طهارت بر دو نوع است طهارت نایب و آن وضو و غسل است و طهارت شاک و آن نهم  
 است و امثال آن و کلمه و العسل مجرود خوانده شود بطفان بر الوضو چنانچه ظاهر است  
 و جمله نضوب بید یا شالی آخر نضوب مذکور بوده باشد یعنی در مطلق نهم خوانده نهم  
 بدل از غسل و خواه نهم بدل از وضو میباشد که ضرورتی برای این وجه فوفه باشد که در نماز  
 دوم نیز بر زمین زده شود و هر قدر شب بعد از برداشتن از زمین نکانه شود بگر نیز بواسطه  
 مسح رگ و بگر نیز بواسطه مسح نیک و محتمل است که ضرب بمعنی خود باشد چنانچه ظاهر است  
 و کلمه و العسل یا متر فوج خوانده شود که ابتداء کلام بوده باشد و نیز کلام اول یا مجرود  
 خوانده شود بجز حرفی محذوف متعلق بضمیر که کلام در این تقدیر باشد و نضوب بید یا شالی  
 العسل من الجناب متر یا شالی اخوه و طه فان جنیل عطف جمله معنی باشد جمله و اینها  
 معنی آنکه نهم از برای وضو یک ضربی است از برای غسل و وضو چنانچه مشهور است و بالجمله  
 صورت تقدیر با جار است در حدیث مذکور از آنکه خلاف ظاهر نضوب در این مقام است که

که بدل از وضو باشد صحیح نماید کلام این تاویل که علامه رحمه الله علیه مرتکب نشده اند  
بغایت نور است و سؤی کلام ابائی تمام از آن دارد و حدیث قصه سخا که این باب و بر علیه  
الرحمه از زاره بر وجه صحیح نقل کرده و در پیش قدم سئو که کرافت صریح است در آنکه  
نیم حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیان نهم بدل از غسل بوده نه نهم مطلق چرا  
که بعد از آنکه نماز نقل نهمی که بدل از غسل جنابت کرده بود بجزر کرد حضرت رسول صلی  
الله علیه و آله بروجهی که گذشت باو خطاب کرده فرمود ای کچه چرا اینچنین نکویی و نهم  
مذکور بیان فرمودند و این صحیح است در آنکه نهمی که نماز را بدل از غسل جنابت نهم  
واقع شود و نیز حدیث مذکور صریح است و آنکه زاره از بکر نهم دستهای مبارک و این زمین از  
چند و آخر حدیث واقع است که در بعد قنات یعنی عاده نکرند حضرت زنده دستها را بر زمین  
پس بنابر این نهمی است در نصوص علم الهدی و شیخ مفید علیهما السلام تحتالی از فوق بنامند  
و بعضی احادیث و روایات که دلالت دارد بر نهمی بدل بر ارض و نهمی ممکن است که  
محول شود بهل سنجاب خرمی نام و اوقات بهم رسد بنا حدیث صحیح زاره که مذکور شد  
و بیان آنها و توفیق بیان ایشان بر این وجه بهتر است از توفیق که دیگران کرده اند و گفته  
اند که احادیثی که دلالت بر نهمی بدل از غسل نهمی که باشد و احادیثی که دلالت  
بر وضو دارد بر نهمی که بدل از وضو باشد چنانچه میان مناخرین مشهور است چرا که  
در بعضی احادیث نزدیک صریح است و آنکه در نهم بدل از غسل نیز ضربی دیگر نیز  
است و آنچه بعضی گفته اند که چون عمل وضو احتیاط است از عمل غسل مناسب است که در نهم  
بدل از وضو یک شبهه ضریب واقع شود و در نهم بدل از غسل و مرثیه فایده آن ندارد که  
دلیل حکمی از احکام شرعی شود و حدیث صحیح که شیخ ابو بصیر طوسی عماد الرحمة بواسطه  
زواره از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است بر این وجه که زاره گفت سؤالی کردم  
از امام علیه السلام از کیفیت نهم فرمودند هو ضرب واحد للوضو و الغسل من الجنایة

که در اینجا  
میباشد

نائیم بدل از غسل و هر دو حدیث صحیح است بر آنکه امام علیه السلام در هر دو مسح بیاورد  
 ضرب کفها کرده اند هر این دو حدیث و مقوی سید مرتضی و شیخ مفید علیه الرحمات  
 که در مطلق نیتیم خواه بدل از وضو باشد خواه بدل از غسل و آنکه امام علیه السلام  
 در هر دو مسح بیاورد ضرب کفها کرده اند بک سر نیز در دستها را بر زمین کافی میدانند و  
 میگویند که در نیتیم بدل از غسل <sup>بند</sup> یعنی چون عبدالله بن بکر که در وی  
 حدیث اول است اگر چه ثقیف مذکور بود عاد دل بوده است تا فطری نذهب بوده یعنی بعد از آنکه  
 حضرت صادق علیه السلام عبدالله افطخ پیشرو او را امام میدانستند و با امامت امام موسی  
 کاظم علیه السلام قائل نبود و عمر بن الخطاب مقدم را وی حدیث دوم اگر چه امامی مذکور بود  
 است و علماء رجال مدح کرده اند و صفات ذکر او را بیان کرده اند اما عادی و ثقیفی  
 است حدیث اول ناموثق نامند و حدیث دوم را حسن مراد بحدیث موثق است که در او بیان  
 نامعصوم و ثقیف و ذابست که باشند و علماء رجال از او است کوفی و ثقیفی و اینان خبر  
 داده باشند و لیکن هر امامی مذکور نباشند بلکه بعضی از ایشان با هر مذکور نباشند  
 و بر این حدیث حسن آنکه در او بیان اینها نام مذکور نباشند و ممدوح لیکن هر محکوم بنو ثقیف  
 و عدالت نباشند و حدیث که در او بیان نام معصومان امامی مذکور و عاد دل باشند مثل صحیح  
 گویند چنانچه سیوطی ذکر یافت و این غیر از این سر فتم است ضعیف میباشد و این نیز که  
 فتم است چنانچه در محل خود تفصیل یافت است و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمات  
 در کتاب مختلف از استدلال مذکور بر این وجه جواب گفتار است که این حدیث و امثال  
 آنرا دلالت نیست بر آنکه نیتیم که امام علیه السلام وصف آن کردند بدل از غسل  
 یا بدل از وضو و جنب بودن نماز در آنوقت و قصر او دلالت ندارد بر آنکه حضور بیان  
 نیتیم بدل از غسل کرده باشند چه میتوان بود که سائل بعد از مطابقت حضور بجا نماند  
 از اخبار امام علیه السلام از آن کیفیت نیتیم مطلق سوال کرده باشند یا از کیفیت نیتیم

در هر دو مسح بیاورد





کرده است اول آنکه اغتراف در وضوء فی نفسہ واجب نیست بلکه اگر بر وجه دیگر نشاء  
 آب بر روی دست راست باشد مثل زدن در کباب یا داشتن روی در زیر ناودان و امثال آن و اگر  
 اغتراف ساقط خواهد بود خلاف فعل مذکور که فی نفسہ واجبست در نهم و فعل دیگر  
 مثل وضع پیشانی بر خاک و امثال آن بدل آن نمیتواند شد پس میان آن و اغتراف فرق  
 وجو اینست که فرق مذکور میزد علی امر ضروری ندارد و نیز او قابل است بآنکه فعل  
 مذکور در نهم فی نفسہ واجبست نه اینست شرط میباشد نه خروج و حرج نیست از آنکه فعل  
 در عبادت واجب باشد و خروجی نباشد چنانچه در اعنکاف که در شهر رمضان واقع باشد گفته  
 اند که روزه اعنکاف مذکور شرط است و خروج اعنکاف نیست مگر آنکه عرض شیخ شهید <sup>علیه</sup>  
 السلام آن باشد که فیه از اغتراف خوب نیست چرا که بنا بر تفرقه مذکور فیه اس مع لغاد  
 میشود فیه مع الفاد و اعلیٰ احبنا نکرده اند و آنکه اگر حد واقع شود پس اغتراف  
 و شستن رو همه اتفاق دارند بآنکه خلل در وضوء نمینماید و چون همان است فیه گفته کرده  
 بشوند وضوء صحیح است بخلاف فعل مذکور در نهم که بعد از آن و قبل از مسح جبهه اگر  
 حد واقع شود بان دست مسح جبهه نمیتوان کرد و عاده ضربت با وضع بد بر این واجب  
 وجو اینست که اگر عرض شیخ شهید علیه السلام آنست که وقوع حدت میا ضربت  
 و مسح جبهه میزد علی نیز موجب ابطال نهم است و واجبست عاده ان لا نسلم که چنان  
 باشد چه در نهایت الاحکام تصریح کرده است بآنکه وقوع حد مذکور خلل بد صحت  
 نهم نمیکند و عاده ضربت بد بر این نیست و اگر عرض او اینست که خلل مذکور میزد  
 دیگر آنست که فعل مذکور واجبست میباشد و علامه را ضروری نخواهد داشت بنا  
 دانست که علامه قدس سره با وجو آنکه حکم بعد از نیت فعل مذکور کرده است جایز  
 دانست که نیت نهم مفارقت واقع شود و بنا بر این آورد است که هرگاه چنان واقع شود  
 لازم میباشد که نیت مفارقت صحیح جزو اجزای نهم نشده باشد چه مفارقت نیت <sup>مختص</sup>

این حد واجبست  
 در نهم است  
 و اگر در نهم  
 حد واقع شود  
 نیت صحیحست



توان گفتند که اسهله از اینجادر معنی حقیقی منعمل نیست بلکه معنی مجازی از آن اراده شد  
 و مراد نوعی از مزاج و مطایبات که از جانب شروع حرج در آن نیست و صدور آن از حضرت  
 با اصحاب در اخبار نقل شده و وقوع این نسبت بجا و امثال او خلی در شان ایشان بمناسبت  
 بلکه مشعر بر زیارتی مرثیه و قرب ایشانست نزد حضرت پیغمبر صلووات الله علیه و آله چرا که  
 آن از بزرگان و فروع میباشد مگر نسبت جمعی که بر زیارتی قرب و مرثیه نزد ایشان موصوف  
 باشند چه حیل انسانیست که هر کس خصوصیت و محبت بیشتر دارد و موافقت با او بیشتر  
 کرده است بیشتر او را در معرض مزاج و مطایبات که از نهائیات انبساطا خاطر ناخوش و پیشورد  
 آورد و بیرون پیوسته که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده اندانی امرج و لا افول  
 الا الحق یعنی از من مزاج مطایباتی مینویسند نهائیش منکونیم مگر آنچه حق باشد و امان  
 فعل انرا بکتابت و باطل الا بش منیدتم و حکایت مطایبت حضرت با پیروالی که از ایشان انما  
 کرد که بجهت او دعا که حضرت عزت و جاهش از زانی در دوشه و راست و اینچنان بود که  
 حضرت در جواب از بر سبیل مطایبت فرمودند اما علمت ان الجنة لا تدخلها الا طاهر یعنی منور  
 ندانند که در جنت جای امثال تو پیر زنا نیست و بجا در داخل آن نمیشوند پیرو زانیان  
 شروع در غلق و اضطراب نموده که گناه پیره زانیان چه باشد که از این سعادت محروم ماند  
 حضرت چون اضطراب او مشاهده کردند نسبت فرموده این آیه را تلاوت فرمودند انما انشا  
 انشاء فجعلناهن ابقاراً عراباً یعنی بدست سینه که ماسافریم در بهشت ایشان از این  
 از افریننده نازه که بر وجه حمل و ولادت باشند پس بگوئیم ایشان از افریننده بگوئیم که  
 هر گاه نوزد شو ملز خود آیند بگوئیم که در دست مهر بان شوهران باشند و هر گاه  
 دیگر هم سال باشند در سنه و سنه سالکی بگوئیم و بگوئیم جوان نباشند نقل است از امام  
 که از حضرت پیغمبر صلووات الله علیه رسیده که ایشان گمانند حضرت فرمودند که حق الله  
 مضمون دارا لدینا بجا بر شطار و مضامین جمع اندانند آن که قبض روح ایشان شد

در این خبر که از حضرت پیغمبر صلووات الله علیه رسیده که ایشان گمانند حضرت فرمودند که حق الله مضمون دارا لدینا بجا بر شطار و مضامین جمع اندانند آن که قبض روح ایشان شد



بعد از دست داشتن بر جهت دست چپ پس بعد از مشاهده این اقوال مختلف  
 اگر او داده کرده باشد که یا لعاب از حضرت امام علی السلام مشاهده کند تا او را اطمینان  
 خاطر بهم رسد و شکر کند که از ملاحظه اختلاف مذکور او را در ذراوه باشد رفع شود چندان  
 در نحو اهد بود و الله اعلم بما پیش **قول** قول امام علی السلام در این حدیث نسبت به  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله که وهو هجره به بحسب ظاهری در معنی شکالک و اخبایج نبویه  
 دارد چو آنکه استهزاء و تمسخر است از او و از مرتبه نبوت نسبت و از این جهت است که چون قوم  
 علی نسبتا و علی السلام با و گفتند انخذنا ناضرا یعنی با ایا استهزاء و تمسخر منکمی و نارا افا  
 ان اخذکره قال اعوذ بالله ان اكون من الجاهلین گفت پناه میجویم پروردگار خود  
 از آنکه از جمله جاهلان باشم کتابه از آنکه استهزاء و تمسخر عمل از باب جنایات و نارا نیست  
 که بوی از معرفت و ذاتی مشام ایشان رسیده است و خود از باطل تمسخر کرده اند پس  
 آن نمیگردند پس امری که مثل موغیبی علی السلام که از آقاظم اولوالعزم است از عمل جا  
 خوانده است چون تواند بود که از حضرت مقدس نبوی مصطفی علیه السلام من النبیان  
 از کاهها و من النبیان نماها و فوج باید و بر نقد بر شایم جو از وقوع ان از حضرت  
 الله علیه السلام نسبت به جمع که فاعل ان باشند صدان از حضرت نسبت به عباد با کرام  
 اصحاب با رضوان الله علیهم بوده است و سر نیز بزرگی در میان ایشان داشته و به  
 پیوسته که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را همیشه از او میباشند و با او بیعت  
 و توفیر سلوک منکره اند و نهایت محبت و توفیر با و داشته اند چنانچه نسبت با و بر با  
 معجز بیان جاری ساختند که عمار جلدی به عنق نقتله القبر الی ارضه یعنی عمار بمسرت  
 بویست پس چنانچه از آنست پنج جهت من که از شرفی که بر سایر اعضا دارد عمل بجمله  
 واقع است هر چند تمسخر خواهند ساخت او را جمیع که انا همل یعنی صدقات باشند و  
 در حق صفات بر دست لشکر معاویه کشند چون مجوز باشد و نهایت بخورد این

این حدیث در کتب معتبره  
 صحیح است و در کتب معتبره  
 صحیح است

صحايب است بسیار و دانسته در حدیث صحیحی که فرموده بنابرین روایت کرده است باین  
عبارت واقع است فوضع ابو جعفر علیه السلام کفیه علی الارض ثم مسح وجهه و کفیه  
و دلالت روایت ابن بابویه بر آنکه نهم مذکور فعل پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد و  
منع است چه در حال دارد که ضمیر اهوئی در روایت مذکوره راجع با امام علیه السلام باشد  
بر تقدیر شدیم که راجع پیغمبر است صلوات الله علیه و آله لازم نماید که ضمیر این روایت  
باین چنان باشد چه میتواند بود که حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله بجهت عثمان بیان کرده باشد  
و امام علیه السلام بجهت او در لغت آنرا گویند احتیاج عثمان و امثال او بجهت کیفیت نهم چند  
دو نیست چرا که میتواند بود که واضع مذکور در مسند اسلام بوده باشد قبل از آنکه  
این نهم نازل شود و کیفیت آن اشهاد نماید اما احتیاج او در لغت بمشاهده کیفیت نهم  
امام علیه السلام بغایت در دست و نهایت استیغاد دارد چرا که راوی مذکور از افاضل روایت  
حدیث است و هرگز نمیشود و فصل و کمال کرده اند و احادیث بسیار از او روایت شده و  
نمیتواند بود که کیفیت نهم که داستان آن از حضرت بنی است بر او محقق مانده باشد پس حمل  
روایت بر آنکه استفسار مذکور از عثمان و اصحاب واقع شده باشد و نهم مذکور فعل حضرت  
پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد بلکه ضمیر این روایت است که احتیاج او در بنی لغت بمشاهد  
امام علیه السلام نیز بواسطه آن بود است که او نمیدانست که نهم غلطند و مخالف نهم  
بلکه بواسطه اختلاف فیه که در کیفیت نهم میان اهل اسلام بود چرا که فرقی است در اقوال  
مختلفه در آنست چه بعضی مسح تمام رو و کلاه و دستها را با مرفوف واجب میدانند و بعضی  
گفته اند و مسح را بر پیشانی و سر و دستها از نهد و بعضی در مطلق نهم خواه بیدار  
غسل باشد و خواه بیدار از وضو بگریزند دست را بر زمین و لجه دانند و بعضی  
تفضیل داده اند و میگویند در نهمی که بیدار از وضو باشد بگریزند و لجهست در نهم  
بیدار از غسل و سر نیز و بعضی گفته اند سر نیز و لجهست بگریزند بجهت مسح چهره و بیدار

من لا يحضره الفقيه وروایت کرده است بطریق صحیح زرار بن اعین از امام محمد باقر علیه  
التحية والثناء که آنحضرت فرمود اند قال رسول الله صلى الله عليه وآله ذات يوم لعمارة  
سفرته يا عمارة بلغنا انك اجيئت فكيف صنعت قال تمتعت يا رسول الله في الارباب قال  
السلام فقال له كذلك يمتنع الحجارا فلا صنعت كذا ثم اهو يدبر الى الارض فوضعها  
على الصعد ثم مسح جبينه باصابعه كفته احدیها بالآخری ثم لم بعد انك یفحخص  
رسول الله صلى الله عليه وآله وروی عمار کرده فرمودند که ای عمار بما رسیده است  
که توجیب شده بود چون ای نبوت که غسل کنی چون کردی عمار گفت بدین خود را در  
خاک کردی پندم ای سؤخدا امام علی باسلام گفت بعد از آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه  
وآله با و گفتند که اولاً خان بر این و بعد در خاک میغلطند چرا این چنین نکردی و هر دو  
دست مبارک خود را بجانب زمین فرو آوردند بر خاک نهادند بعد از آن مسح کردند  
پیشانی خود را با انگشتان خود و سر دست را یکی را بدین یکی را باغاده نکردند بوی آن  
مسح دست نهادست نهادن بر خاک را که در روایت صحیح السنه که از علمای اهل سنت است  
در کتاب مصابیح نقل کرده است و عیاش از ابن اسنکد قال عمار کافی سیرت فاجبت  
فصلت فذكر للنبي صلى الله عليه وآله والرف قال اما كان يكفيك هكذا ضرب النبي  
صلى الله عليه وآله الركبة الارض ونفخ فيها ثم مسح بها وجهه كفته بعد عمار گفت در خاک  
با پیغمبر صلی الله علیه وآله بودیم مرا اجنبی دست داد پس در خاک غلطیدم و نماز کرد  
بعد از آن نقل کردم امر با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله چون بعد ما آنحضرت رسیدم  
حضرت فرمودند بدین سنه ترا این قدر کافی بود که عمل او فرمود و گفت مبارک و این  
زدند و مراد است نفس بر آن دیدند که اگر خاکی بر آن گرفته شده باشد دور شود و  
بعد از آن مسح کردند بان روی خود را و سر و ستهای خود را و گمان این است که غسل دروغ  
که فلنا کلام و اوی باشد نه کلام صحابه بهتر باشد چرا که غسل بر آنکه فلنا حکایت از کلام

چون ملاحظه کرده بوده است که نیت بدلی غسل است و در غسل جنج بدن خود را با آب  
 میسازند پس در نیت نیز جمیع بدن را بجا که میباید ساینند و هر چیزی که برهنه و نیت  
 در لغت معنی نیت است یعنی نیت کرد و استخفافست و بعد از آن در کلام عرب گاه بیابانند  
 و گاه بمن چنانچه میگویند هتراه و هتراه منعتک کما نعتک الدایره یعنی اعتبار در مخالفت  
 کس با چنانچه در اب چهار یا بان در مخالفت میگردند میخوانند بود که این کلام استقامت انگار  
 باشد یعنی چنین نیاید کرد و میخوانند بود که جمله معتبر باشد لازم معنی از آن اول و شد  
 باشد یعنی ما را معاوم شد که این چنین کرده و استعمال جمله معتبر بر این وجه و لغت آمده  
 چنانچه یکس که نور پیر از بزرگ کرده است میگویند حفظ الثوریه و غرض اعلام مخاطبست بعلم  
 خود بانکه او حفظ ثوریه کرده است چه اخبار او بفعل خودش وجه ندارد و نهایش وجه  
 اول است بقول حضرت که وهو چیزی که بر فعلنا که فکف الیتم اینجار ثراد و احداث است  
 آنکه کلام راوی باشد که در او بین لغات است یعنی بعد از آنکه حضرت امام علی علیه السلام عمل  
 نماز افضل کردند ما از او پرسیدیم که پس نیت را چون باید کرد و حضرت امام علی علیه السلام  
 نیت مذکور را بر حجه مذکور بعمل آوردند و آنکه کلام صحابه باشد رضوان الله علیهم  
 یعنی وقتی که عمل مذکور بر ائمه اربعه واقع شد و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با اول  
 مطایبه فرمودند و از آن معلوم شد که نیت بر ائمه اربعه رضوان الله علیهم و رسالت صلی الله علیه و آله  
 نیست صحابه که در آن مجلس حاضر بودند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سوال کرده بنا  
 از کیفیت نیت و نیت مذکور بواسطه تعلیم ایشان از حضرت رسول صلی الله علیه و آله صادر  
 شده باشد و بعد از آن صورت عمل را نقل کرده باشند و نیز از سوال خود از حضرت بر فعلنا  
 کرده و امام علی علیه السلام کلام ایشان را بلفظ حکایت فرموده باشند و الا سببا کلام اقتضا  
 آن میکند که بجای فعلنا فوالوا گفته شود و بر این تقدیر صحابه در وضع و رفع و مسح  
 رابع بر غیر صلی الله علیه و آله خواهد بود و مؤید آن نوحیه است این باب و دیگرگان

ایشان

خلف الاشعري القمي شيخ فبان وفضيلة ايشان صاحب كنه و تقه بوده است و بنا بر  
سنة احد و ثلثه اربع مائة و اصل شده و بعضو گفته اند سنه تسع و ثمانين و مائتين  
الله اعلم از احمد بن محمد بن عيسى بن عبد الله الاشعري كه او پسر شيخ فبان و فضيلة ايشان و  
و جليل القدر بوده و ادراك صحبته امام رضا و امام محمد تقی و امام علي النقی علیهما السلام  
نموده و از علي بن الحكم بن زبير النخعي كه از اصحاب امام رضا علیهما السلام بوده است و از كتاب  
رجال جرح و تعدیل او ظاهر شده از داود بن نعمان كه حال علي بن الحكم مذکور است و خلاصه  
در خلاصه رجال ميگويد داود النعمان ثمره عين عندك كه گفت سوال كردم از امام جعفر  
ناطق امام جعفر صادق و عليهما السلام از كيفيت نيتهم فقال ان عمارة اصابتها جنابة فتمسك  
التراب كما تمسك الدابة فقال له رسول الله صلى الله عليه و آله و هو خير و خير يا عمارة تمسك  
كما تمسك الدابة قلنا لك كيف انتم فوضع يده على الارض ثم رفعها مسح وجهه بيده و  
الكتف فبلا شئ كلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و چهار نمايش و انجام اشعار شمله  
بر صفتش بيش اول راوي كوي پديس حضور در جواني فرمودند كه عمارة پاسر را جنابه  
دست داده بود چون او را مائني از غسل بود باراده اينكه جميع بدن خود را بديل آب نجاست  
رساند در میان خاک غلطيد هم چنانكه چهار پا پاان در خاک غلطيد حضور رسول الله  
عليه و آله از روی ظرافت و مظاهر با و خطاب كه فرمود كه اي عمارة در خاک غلطيد چنانچه  
در واين مغلطيد پس كه هم با و عليهما السلام كه پس نيتيم را چگونگي بايد كرد حضور در مقام  
بيان در آمده هر دو دست مبارك را بر زمين نهادند بعد از آن بر داشتند و مسح كردند  
بان و شاهر و وي خود را و دستهاي خود را از با لاي كف باندگي و مراد يكف اينجا از بند  
دست تا سرتنگشان و مراد مسحان مسح پشتان يكف دست هم چنانچه از رو ايشان و بگر  
فهم ان شده است بيش و همسنگك كما تمسك الدابة يعني غلطيد و كوي بدو در خاک  
مانند در خاک غلطيد و البته مراد اين است كه جميع بدن خود را همان سلك سلك

و جليل القدر

و جليل القدر  
و جليل القدر  
و جليل القدر



عدم وقوع آن از حضرت است صلوات الله علیه و آله و بعضی گفته اند چون استنجایی در سبزه  
 شستن اعضاء در وضو نه است نه شروع داشته و بر همه کس معلوم بود راوی با آنکه  
 از حضرت واقع شده و بظهور رسیده بود گذاشته در مقام تصریح بان شد چنانچه در بعضی  
 و استنشاق همین بیکر مضاعف استنشاقا کفا کرد و نکند که هر کدام سه مرتبه واقع  
 شده و در این سخن نظر است چه شایع بود استنشاقا از این مرتبه در وضو جمع است و این  
 چنان نباشد و حال آنکه این بابی که از مشاهیر علماء مذهب ما مبتدیان مطهرین <sup>انکه</sup>  
 غسل دوم سنت نیست در کتاب من که بحضور الفقیه روایت کرده است از امام بیخ ناطق  
 محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرموده اند والله ما کان وضوء رسول الله صلی الله  
 علیه و آله الا مرتبه یعنی یکبار که نبود وضوی رسول خدا صلی الله علیه و آله مگر آنکه  
 غسل اعضاء بیکر بیکر میشد و بعضی و آری اگر اشعار بر آن دارد که در مرتبه از  
 ایشان واقع شده بر حالت بخوابند وضو حمل کرده است که تعدد کند و در ضمن دو <sup>صو</sup>  
 واقع باشد در وضو واحد که شیخ حلیل محمد بن یعقوب کلینی که جامع کتابت کتب  
 حدیثی که بکتاب استنها دارد بعد از آنکه روایت کرده است که در وضوی امیرالمؤمنین <sup>علیه السلام</sup>  
 غسل اعضاء همیشه بیکر بیکر واقع شده گفته است این دلیل بر آنکه غسل اعضاء در  
 بیکر بیکر بوده شود چرا که عادت حضرت امیر علیه السلام بود هرگاه دو مرتبه ایشان  
 واقع میشد که هر دو طلعت حضرت شریف بوده است هر کدام با احتیاط اقرب بود و غسل  
 مشقت بود در مبارک ایشان بدینست بود از ائمه مقتضای حدیث افضل الاعمال <sup>انکه</sup>  
 بعمل می آورده اند پس بعد از شازعت و خلاف این دو شیخ بزرگوار که از مشفقین علماء  
 در سنت بودن غسل ثانی چون عموماً توان کرد که استنها در وضو انستنا <sup>جی</sup>  
 است که نفی است از وضو راوی بصدوران از حضرت و تحقیق حق در این مقام انشاء  
 بسطی در کلام دارد که وقت ذاکجا این نیست <sup>انکه</sup> چنانچه باید دانست که از بعضی احادیث

نهایش ایشان را با یکی از ایشان فراموشی دیگر باشد که باعتبار آن معنی مناسب با هم  
 داشته باشند مانند مثل قوله تعالی والشعر والشجر والشجر لیسجدان که بجم در این  
 کلام بمعنی ما بین من الارض استعمال شده یعنی آنچه از زمین بر ویستاد را ساق نباشد و ظاهر  
 است که باین معنی مناسب شمس و قمر نیست نهایش باعتبار معنی دیگر که آن کوکب مناسب  
 و ازین قسم است حدیثی که مشهور است لا تزال الائمة طاهره حتی یفصر فاذ انقض وضع یعنی همیشه  
 خوابی که دیده باشند مانند مرغ پرند در پرواز بسیارند مادام که فصر نکند و از آنرا  
 نگویند چون فصر کردند و واکنند میافند کتاب از آنکه خواب را تا وانگشاند آنرا از آن  
 پستی و بگدازد و غیره چو اگر در این حدیث یفصر بمعنی فصر کردیست که از او اراده شده تا  
 طاهر نیست که با او در کلام جمیع است نهایش او را معنی دیگر هست که باین معنی مناسب  
 ما و دارد چنانچه در لغت عرب بمعنی بریدن زباله آمده است پس نظر باین معنی کلام این  
 خواهد شد که مرغ خواب همیشه در پرواز است تا بال او را بریده شود  
 میماند و این معنی اگر چه مفصو نیست اما اجرای کلام بر این وجه از اسام بلا غشست و این  
 وجه اگر چه بقدر دور است اما خالی از لطف نیست مما پس چهارم ظاهر از حدیث  
 بکالت دارد بر آنکه حضرت رسول صومند و هرگز از دستها از پاها از یک مرتبه نشسته  
 باشند و این مؤید قول جمع است از علما که گفته اند شستن مرتبه دوم سنت نیست و هر  
 عضو میباید که بکری بشوید و چه اگر غسل تا بی سنت میجو چون حضور در مقام  
 شستن وضوی تمام الاجزای بودند از حضور واقع میشود و اگر واقع میشود راوی فکوان  
 میگرد چنانچه ذکر مضمضه است شای و دیگر استیها که از حضور قبل آمد بود که گفته است  
 دیگر آنکه حضرت در اخراج فرموده اند که خلق الله من کل قطره ملکا بعد سر و بیخه  
 و هیچ شک نیست که در و بار اعضا مذکور شده باشد عده قطرات بیشتر خواهد بود  
 و مقام اقتضای ذکر آن خواست نمود پس معلوم شد که سکون راوی از ذکر آن بواسطه

سنت شستن مرتبه دوم و وضو و غیره



آمد چهار احتمال در آن راه داده اند اول آنکه عادت بر آن جاریست که هرگاه کسی را  
 امری بی غلبه مشقت است همدگر بگوید فعلیه بهیاری یعنی کردم اینرا بدست چنانچه  
 فردوسی گوید بگفت جهان هر چه خواهد نامیند بدست چنان کارها میکنند گو  
 کتاب از استند سهولت آن بر وجهی بود که احتیاج نشد یا نکر دست است در آن بکار  
 پس میتواند بود که مراد طلب غلوه در بهشت باشد یا نکر قبل از آن فعل لغت مشققی تا  
 شد مشاخصه کوشش از پیل صراط که از موی با نکر است و از شمشیر تندی نور و نور  
 دوزخ کشید شده و شدت حسنا که در وقت عرض اعمال محسن و صبی را بر آن سر کار  
 و سوختن با فتنه دوزخ که بعضی غاصبا امت را قبل از دخول بهشت خواهد بود و اما  
 آن از تعجبان روز قیامت در هر آنکه باه بپسای باه سببیت باشد یعنی خلوه در بهشت  
 و روزی من کن بیدیت تن من دست چپ خود را در زنها پیش بیا بر این باه بینی در قفسه  
 اول نیز میباشد باه سببیت باشد تا هر دو قفسه قریب بهم واقع شده اند مناسب است دیگر  
 باشند و آن بعد در دست سپهر آنکه مراد بجلد در عیان مذکور است خلوه در بهشت  
 و مضایق در کلام محدود باشد یا همان بر خاتم ظرفیت خود باقی بود میباشد یعنی عطا  
 کن نامه اعمال بر آید سنا سنا من تا علامت رسنگاری من باشد و بر آن خلوه در بهشت  
 غیر است را بدست چپ من زبان تری بصر نماید و بجز در دست حامل احسان تو باشم و این  
 و بجز چنانچه مخفی نیست از وجود دیگر صیوات از دیگر است الله اعلم چه امر آنکه مراد  
 زبیدی بسیار در مقابل بپزین باشد بلکه بسیار در مقابل اعسا باشد و نسکی معاش  
 نه معنی نوسعه فرایح حالت و مراد از گزین طاعت و عبادات باشد یعنی عطا کن  
 خلوه در بهشت را سبب بپسای طاعات و در قوس عبادات من و بر این تقدیر نیز باه بسیار  
 باه سببیت خواهد بود که در کلام اینها مناسب غایت شده خواهد بود و آن عبادت است  
 آنکه جمع کند در کلام میاد و لفظ که محبت معنی که از ایشان اراده شده مناسب است

عبادت نور

في الشهادة فيقول الحق تعالى نكلتني يا شعرة عينه واجتني لعبد فشهد له بالبكاء من خوفه  
 فغفر له وبنابى مناد هذا عبو الله بشعره يعني كواچه دهند در ان روز جمع اعضاي او بر  
 نفضير معصبي كه بان عضو او واقع شده باشد پس در پرتو از ايد در ان اشاموتى از  
 مو پخته او و طلب زند نمايد او خضر عزت جل بر همان درگاه شاهد بنده داشته باشد  
 پس زند حاصل شود از جانب حضرت عزت و او بگويد او در سخن اي آبي مو چشم بند  
 من و جنت او سا ز اين از او دينه پس مو بنكلم ايد و كواچه دهد بر او بگويد بيا از خوف  
 و ترس الهى كه از او بجل امده و بجزر كواچه او در پاي رحمت بجوشانده از نفضير او در گذرند  
 و از عذاب و در خوش از او سازند منادى او از بر او در عرض عرضا كه هذا عبو الله بشعره  
 يعني بنيت از لوده خدا بوى و نعم ما جوى طى هذا المقال على سائر الحال و عايد  
 مانكه گناهى كس كو بخشند بگوينكارند بگو بخشند ارباب كرم چرخه عصيان  
 طلبند صدقه گناه را بگو بخشند پس بيا بر اين لازم نميابد كه هر گاه دهانها  
 شو مجادله و احتجاج از جانب بنده كان تواند واقع شد چرخه ميتواند احتجاج بوده باشد  
 نهايش بر بان نباشد و باعضاي ديگر واقع شود قدر صبر كوي ميتواند  
 بود كه وجدان بر مضاف م ظلل العالى بان اشارت كرده اند ان باشد كه ظاهر است  
 بجادل غرضها انستكه مجادله مذكور از ايشان بازاده و اختيار واقع خواهد شد و از  
 روايات مذكور فهم شد كه مجادله باختيار اراده باعضا خواهد بود بلكه ظاهر شهيد  
 اعضا عليه انستكه شهدا با اراده و اختيار او نخواهد بود و الا شهدا كه  
 ميشدند شهدا عليه مكرانكه بگويم احتمال ان كانيت منع خيال مكابر است والله  
 اعلم بما شئتم معنى الخلد في الجنان بيشاي كه در دعاي قسطنطين و افع استخار  
 از خفا و پوشيدگى بنيت چه ظاهر است انستكه عطا كن خلود در جنت را بدست چپ  
 من و اين شخص را چنانچه ظاهر است ما حصلي بيا بنيت لهذا در مقام نوحه ان در

كواچه  
 بگو  
 بخشند

و بگویند که ما غرک بر زبان الکریم چه در جواب باید گفت همان دعا خوانندگی است که پیشتر در بیان  
 گوش زد من شده باشد که ذکر الکریم در این بواسطه نسیب است بر آن عالم شدم از جانب  
 حضور عزت عت عطا می نماید که میباید گفت غرک کریم ناریت بعد از آنکه بیدار شدم  
 این معنی در خاطر من بود تا آنکه بعد از مدتی در بعضی تفاسیر مشاهده کردم که بر این وجه  
 ذکر کرده اند و گویند او بعضی تفاسیر تفسیر معنی ایست که از صفات حضرت امیرالمؤمنین شیخ  
 ابوعلی طبرسی است که از شاهزاده علماء امامیه است چه از نفس خود این نکته را ذکر کرده و  
 عبارت آنما قال سبحان الکریم در آن ساپراست و صفاتی که در آن گفته الجواب حق  
 غرک الکریم استی کلام و نعم ما قبل نظر حسن نو عشق کرد ارشاد مرا سبحان الله  
 چه حسن ارشاد است این سؤال چون خواند بود که روز هفتادم در مقام احتجاج شوند  
 و از برای استخلاص خود از عذاب الهی مجادله نمایند و از اول امت خود جوان گویند و دعا  
 آنکه در فرزند پیدا و در دست گویند و در هر خوشی بر دهان بندگان گذاشته خواهد شد  
 و اعضا و جوارح ایشان بجای زبان مامور بنکام خواهند بود تا از ضلالت آنها امان  
 داشته اند خبر دهند و ایشان را کجا پیش انکار نماید قال الله تعالی اليوم نعیم علی اقومهم  
 و نکلتنا ابدانهم و هم هتاد انکلامهم بما كانوا یکیبون یعنی روز قیامت روز پسند که هر  
 منع خواهند گذاشت بر دهانهای ایشان که زبان تکلم نتوانند نمود و بنکام خواهند  
 آمد با ما دستها و پاهای ایشان تا گواهی دهند از آنچه از ایشان در دنیا بعمل آمده است  
 جواب است باشد که آن حکم مخصوص بکفار باشد چنانچه بعضی مفسران صریح بیان کرده  
 اند با آنکه بگویم مهر کردن دهانها که این شاعران دانند بعد از احتجاج و مجادله  
 خواهد بود چنانچه بعضی و ابان نیز در آن باب ادوات ناگویم این نیز در این شده  
 که بعضی از اعضا از جانب ایشان در مقام احتجاج و مجادله خواهند شد چنانچه در بعضی  
 خواهد بان عبارت در دست گذاشته اعضا علی با لاله فطیر شتره من غیر عیب است

باز در این مقام  
 در این مقام  
 در این مقام

پیر از همان شیخ زین الدین علی الخمد کذا را پند است و بدین استخوان خوانده می باشد  
 که در میان بدو است که مراد از طلب بتدکان نلفین و نفییم حجت خود را از پروردگار  
 خود در روز عرصا که این حدیث اشعار بر آن دارد است که ملام ساز و پشانی با سر که حجت  
 ایشان باشد در این چون در معرض خطاب عتاب و در اینند و سپند خود سازند این  
 در خلاصی از عتاب و عتاب و چاره پشانی در این در خصمان خواهد بود که چون در  
 خطاب و در اینند و از ایشان سبب جواب در کتاب معاصی پرسند اگر جوابی و چینی داشته  
 باشد در آن ظاهر سازند چنانچه در این کرمه پند نافی کل نفس بخا ایل عن نفسها که در  
 توصیف روز قیامت در کلام مجید وارد است لکن بر آن در بعضی معنی است که روز قیامت  
 روزی است که هر کس از جانب نفس خود در عبادت بوده باشد با پروردگار خود از کلام و  
 نفسش خود و حجت و جواب بگفت باشد و شمول بفضل و رحمت بدینا الی مفضی  
 خواهد بود که نسبت بر کس که ماده او را استعداد فایده آن بوده باشد که در معرض خواهد  
 او در این مشقت او بار شادش نعلو کرد در مقام نلفین و نفییم حجت او را او در اینند  
 نظر بر سوال از کلام او بر وجهی فرمایند که در ضمن آن نلفیه بجواب او نیز بوده باشد  
 اینها ابها الانسان ما غرک بربک الکریم یعنی چه چیز فریفته ساخت تو از پروردگار  
 که هم خود که مرتکب عصیا او شد هم از تو واجب این بشارت بحشام ابتدا پویندگان و  
 عصیا و نفع پس چاره بابت نفسی که کرده اند که ذکر کریم در این کرمه مذکوره و لخصا  
 آن از سایر عصیا بواسطه آنست که نلفیهی بوده باشد در عاصیا امت را با آنکه خود در معرض  
 خطاب ما غرک بربک در اینند در جواب گویند غرک کرمت با کریم یعنی فریفته ساخت ما را که  
 نوای کریم علی الاطلاق صاحب نفس پشانی بود که مولا تا نظام الدین اعرج است در نفسی  
 مذکوره است که در او ایل جوابی و سوز شایب در واقع دیدم که پیامت فایده است و  
 و در معرض خطاب عتاب داده اند بخاطر من گذشته که اگر مرا نیز در معرض خطاب داد

در کتاب معاصی

هر جا واقع شود متعدی بیاید چنانچه کلام صاحب صحاح که مستوفی که یافت صریح است و در  
 و در این کلام متعدی بنفس است دانستیم که فعل بران باعتبار نصب این معنی البقی است که نقل  
 ان بنفس میباشد و مقام ابائی ندارد از آنکه حسب معنی حال واقع شود از معنی غشی و کلام با  
 اول باشد که غشی بسیار چند تمایش اول میباشد دانست که این حد در اکثر کتب مشهور  
 حدیث مثل هذیب کلینی و کتاب من لا یحضره الفقیه و امالی ابن ابی عمیر و مذکور است در ابواب حدیث  
 اکثر نقل آن کرده اند و این دعا را در کتب حدیث منصفین است در فتح کتب مذکور و مختلف نظر  
 و در بعضی از کتب لغوی در الفاظ آن ملاحظه شده از جمله دعای وقت استیجاد و بعضی نسخ  
 این و خبر دیده شده که اللهم خصن فرجی و استر عورتی و حرّمها علی الناس و غیره است که  
 راجع باشد فرج عورت بنا بر لغت ایشان باعتبار لفظ و معانی دیگر از هر کجا که در عموم  
 دارند چنانچه از پیش رفت با این اعتبار که یکی محض استیجاب است و اگر کلمه عود و بفتح نون  
 شد بد یا خوانده شود نشانه بود و خبر مذکور بنویسند چنانچه خواهد داشت چنانچه ظاهر  
 و در بعضی نسخ در دعای مضمّن اللهم انظر لی فی ذلک و اجعل من فرجی و افع است  
 یعنی بار خدا یا کو یا در زبان مرا بذر خود و بگردان مرا از عبادت معین کن دعای نواز ایشان  
 است و در بعضی در دعای استشفای بجای اللهم لا تحرّم علیّ وجه الجنة اللهم لا تحرّم علیّ  
 الجنان مذکور کرده یعنی بار خدا یا عودم مگردان مرا از نعمهای بهشت غیر سرشت و در لغت  
 دعای مذکور بجای طهارت و بچانهها معین کنست و در بعضی در دعای شستن بد و بعد از غسل  
 و بیض کلاه فیروزه شده و در معنی تفاوتی نیست و در بعضی در دعای شستن بد  
 است بدل بسیاری بشمالی واقع است در دعای شستن دست چپ بدل مغطیات النور  
 مغطیات النار و در دعای تجلین بدل ثبیتی ثبیت قدیمی و در معنی اختلاف مذکور  
 نیست و با این حدیث از هر چه که زیاده کرده شده از هذیب حد نقل کرده ایم از نسخی که  
 بخط والده العابدان قدس سره زده بودند و خود من اوله الی الخ و بر او گذاریدند ایم و او

در کتب لغوی  
 و در بعضی نسخ

عرب هر جامه را گویند که از ابریده باشد و درخت را مانند پراهن و حبه و امثال آن و آنچه  
نبریده باشد و درخت مثل چادر و دره و درشتار از مقطعات منبکوتند و ستره دانسته  
نمیدانند جامه های ایشان که در برهنگان از لباس طاعت میکنند بمقطعات شده است که  
جامه های ایشان بدو بیشتر فرامیگیرند و بر بدن حسیانتر است تا این نیز زیادتی عذاب نیست  
ایشان را و بعضی از اهل لغت گفته اند مقطعات صفت جمعیت که واحدی از لفظ خود ندارد و  
او ثوبت و بعضی دیگر مقطعات بقا و ظاهراً منقوطه بصحیح کرده اند از قطع الامر بالضم فطاعه  
نه و قطع ای شده بد که مقطعات اللزبان معنی شده باشد و دروغ باشد و این بصحیح نیست  
چند در و ایات بر اول منقولست غشی رحمتك یعنی در پوشان و شامل ساز مراد رحمت خود  
عبارت صحیح است بر آنکه میباشد غشیه متعدی بیا باشد نه بنفس گفته عبارته است  
ثوبت و غشی بهای فعلی نیز پس باضه این معنی است که است با اعتبار آن متعدی بنفس است  
با آنکه یاد در کلام مفاد است در حاک منقول نیز مع خافض است چه گاه است که حرف جز واحد  
میکند و معنای آنرا منقول میخوانند این را منقول نیز مع خافض میگویند تا حرف کومید  
نصیبند در اصطلاح ایشان عبارت از معنی که در معنوی است در فعلی بر این وجه که معنی هر  
از فعل مذکور و ضد شده باشد یا است آنکه حذف تقدیر است در کلام باشد چنانچه اگر خواهند  
بباید که در لغت فعل تالی حال تواند شد از فعل معمول اول تا در ضمن آن فاعله و مفعول  
شد و صنعتی جازت در کلام بکار رفته باشد و بواسطه آنکه فریب نباشد در کلام بر عمل  
مذکور نسبت دهند از معمول خود بر وجهیکه نسبت یافتن آن معمول بر غیر آن وجه و لغت  
جاریست مثل آنکه اگر متعدی بنفس باشد بحرف جر متعدی ملبوسانند و اگر بحرف می باشد  
باشد بنفس یا بحرف دیگر غیر چنانکه تعدی بر آن با بحرف متعارف لغت است نامعلوم شود  
که نصیب معنوی فعلی در آن شده که تعدی بر آن فعل بر این وجه است که باعتبار آن فعل بر این  
وجه معمول نسبت یافتند مثلاً در فاعله چون عارف لغت بر آن جاریست که غشی

بکلفظ

عَلَيْهِ اِنْ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ بِرَأْسِ الْكُفْرِ وَلِجَهْدِ عَمَلِ امه که چنانچه لا حق و بعد از شهادت اربعه  
میباشد گفت لعنة الله علی اذک من الکاذبین و بواسطه رعایت امر مذکور که مضمناً  
مضاحقت بغیر از آن بضم غایب شده و ظهور عدم مثال مذکور بر آن و بعد از عربی که  
مصنف عام ظله در حاشیه مضموم وجه نظر ساختارند و در نتیجه که خلل در تمام بودن دلیل  
قول قرآنکه چه ظاهر اینست که اگر شخصی در مقام تفرین خود در امده کلام مذکور را  
بر زبان اردار یاب لسان عرب تغلیط او نکرده و وسوسه خواهش خواهند داشت و از برای اثبات  
مدعی فرعون همین قدر کافیست والله اعلم و مراد بخصیص فرج نگاه داشتن است از  
فعل حرام و ستر از نظر نامحرم و عطف اعتراف بر آن عطف نفسیست و عطف و استعود  
که بعد از آن مذکور است بر آن از قبیل عطف عام است بر خاص چه عود عبارت از هر  
عضوئیست که چنانچه باشد از کشف آن و این معنی اعم است از فرج پس شرعاً اعم از  
فرج باشد لکن حجتی بقیه یقاف و نوون شد در این مشتق از لغتین بمعنی نفی است  
یعنی نفی کن بمن در آن روز حجت ما تابان احتجاج جویم بمن نشتم قستم بفتح شین است و  
اصل قستم بوده بر وزن بعلم فعل شده فتوحه هم بمقابل و هم در هم ادغام شده و واحد  
ماضی او شتم بکسر هم است از باب علم بعلم و در اینجا هم معنی و افعال است که عبارت از  
بوی خوش باشد و روح بفتح را بمعنی چشم بهشت است یعنی و جوی قوم شود بیه الوجوه  
بو که بیاض وجه کتابه از شکستگی روی باشد که در حین ادراک مشیت عظیم و فرج مفرط  
هم میرسد و سوا وجه کتابه از کفر منکر روی که در حال خوف و خجالت دست میوه و میوه  
بود که در بیاض و سوا بطنی باشد و نیکو کاران بحسب واقع رؤس سفید شده باشند و گاه  
کاران رؤسها ناحیفند که در ایشان بر ساهر غالبان ظاهر باشد و ان نیز لذت باشد  
طبیعت او و عفتی طبعی تالی را و بر این دو وجه حمل کرده اند از باب تفسیر امر کریم بر قوم  
بیتضووه و فووه و جوه و اکر در قرآن واقع است مقطعات النیران مقطعاتی در

باین معنی بیخ چیز و کبر جیم هر دو آمده و بعد از آنجا هر دو وجه خوانند از آنجا هر است تمام است کثیر  
 مشهور است اللهم حصین فرسخی فرسخی که از مشاهیر علماء عرب است ذکر کرده است که  
 اصل اللهم یا الله اثنا بالخير یعنی خداوند خداوند خداوند کن ما را بخیر یعنی بر وجهی که خیر  
 بر ما رسد یا بر وجهی که اوضاع و احوال ما مفسدین بخیر باشد و شری بر ما عاید نکند و بواسطه  
 تخفیف و کلام تغییر از انبساط بلفظ اللهم شده که چون بر زبانها کثیر الله در است  
 و اکثر اوقات تلفظ بان واقع میشود و بر زبان کران نیاشد و اکثر نحوایان بر اینند که  
 اصل اللهم یا الله است که حرف ندا واحد و کثرت در وجه مشدده از عوضان ملحق ساخته اند  
 و شیخ رضی که از اعظام علماء نحو است کلام فرار آورده است و باطل دانسته باین دلیل  
 که عرب کلمه که در مقام تفرین باشد میگوید که اللهم لا تؤتمم بالخير یعنی یا خدا یا خدا  
 مکن ایشانرا بخیر پس اگر اصل اللهم یا الله اثنا بالخير باشد مخالفه و شافعی خواهد بود  
 بیان جزء اول کلام مذکور که اللهم است و جزء آخر استعمال آن صحیح نخواهد بود لیکن  
 استعمال شده پس اصل اللهم ان نباشد و در این دلیل نظر است چنانچه مؤمل مخفی  
 مخرج کویا و وجه نظر در حاشیه بر این وجه طلاق شده که اصل اللهم یا الله فرسخی  
 دعوی کرده با الله اثنا بالخير متکلم و جزء آخر در مثال مذکور که شیخ رضی دعوی آمده  
 ان تکلام عربی که در آنست لا تؤتمم بالخير است بضمیر غائب پس بیان ایشان شافعی نباشد  
 علی الاطلاق اللهم لا تؤتمم بالخير از عرب شنید میشود دلیل فراد وجهی میشود و ظاهر این است که  
 وان وجه دعوی شنید شد است و بخاطر اینست که میتواند بود که مراد شیخ رضی از اثنا  
 مذکور اللهم لا تؤتمم بالخير باشد تغییر از ضمیر متکلم بضمیر غائب بنا بر آن کرده باشد که  
 نحو است است که لفظ تؤتمم نسبت تفرین باشد بر خود وجهی فصاحت مفصی افسند که هر کجا  
 نسبت امری را بخود پیستند بنا آنکه مقام انضای صفة متکلم نماید بصیغه مضیت  
 ادا کند چنانچه در باب لغات در کلام حضرت عزیرت بر کمانه و الخامس ان لغته الله

تشبیه الایمان  
 بکلمه  
 اللهم



و چون در اعمال و احوال و در این

عاصیاد رحمان مرد بران بلغزین در میاید و همی قرصی و زان بر امری که منضم حصول  
رضای بو باشد از من بعد از آن سر میاید و بالا که در تند و بجانب محمد حقیقت نظر افکند  
فرمودند که ای محمد هر سینه از بندگان مؤمن که وضو سازد مثل از وضو و بگوید مثل آنچه  
من گفتم در هر وقت هر چند بیافریند یا خصم غریب عمت عطا شود جز آن عمل او را با از اعراض  
از فطرت ای که در آن وضو صرف کرده است ملکی که نقد این <sup>تعمیر</sup> بگیرد و بگردید باشد تا در وقت  
در نامه اعمال آن بنده ثبت گرداند و ذلک فضل الله یؤتی به من یشاء بی پیشی و  
بینا امیر المؤمنین ذات پوم بینا که امثال این مقام من عمل میشود همان بین ظرفیت که  
فخر نون او را اشباع کرده اند و سید بل بالف بافته و در غالب اوقات از فحاشی بعد از او را  
میشود چنانچه میگویند بینا انانی عسرا فجاء الضحی یعنی در میان شکر و عسر بودم  
ناگاه فرج و کثابتی من روی آورد و عامل بین را بعضی عهد و وفا باشد و فعلی را که  
بعد از او واقع است مفسر آنست و بعضی میگویند که ظرف مذکور در این مقام خبر  
مبتداء عهد و وفاست و آن مصدر است که فعل واقع بعد از او از آن بافته چون نقد بر متاک  
مذکور است چنان خواهد بود که این اوقات اعتساری مع الضحی فاکناه بیده الهی <sup>بکفایت</sup> اینجا  
معنی اینجا اینست زانا و از کلام صاحب صحاح چنین معلوم میشود که اکتاب این معنی  
لغت ثابت نیست بلکه صحیح کفایت و عیان بیکرا و اگر است اینست کفایت لانا ای کفایت  
و فلیشه فومکفوز و زعم این اعرابان کفایت لغت و هیچ شاک نیست که وقوع آن در کلام ما  
علیه السلام افوی دل نیست بر ثبوت آن هم قال کلمه تم اینجا بی ملاحظه معنی تراخی  
شده است چنانچه در باب تفسیر قول لغالی تم انشانا خلفا الخو گفته اند که تم  
در کلام مذکور بر این وجه مستعمل شد ما فی کل وجه در حدیث رابع چنانچه سبوقه کفایت تم  
ملاحظه معنی تراخی استعمال شده بود و از مصنف ام ظله اشارت بان شده پس اینست  
این بود که اسنمه ادر کلام مفسر و در تفسیر مذکور ما اینجا واقع شود و کم بجمله اینجا

شفاق

معطر مینا زندگفت بعد از آن روی مبارک داشتند و در حال غسل این دعا را بر  
 زبان مبارک گذارند **اللهم بئس يوم قسود فيه الوجوه ولا تسود وجهي**  
**يوم يبيض فيه الوجوه** یعنی بار خدا یا سفید رو گردان مرا در روزی که بندگان کن کار  
 تو از خجک بسپای گیاه خود سپاروی میشوند و سپاروی گردان مرا یعنی که بندگان  
 نیکو کردار تو در جزای حسن کردار سفید رو مینا شدند بعد از آن دست راست داشتند  
 و در حال شنیدن مشغول خواندن این دعا بودند **اللهم اعطني كفاي يميني**  
**والخلد والجنان يميني** و سپاروی حساسینو حسیا یا کثیر یعنی بار خدا یا در موقف عصمت که نا  
 اعمال نیکو کاران بد است ایشان داده میشود و نامه استیفات بد کرداران بد است چپ  
 داده باشد تا بر اعمال خود اطلاع یابند و جزای که بر ایشان رسد حق و عین معاد  
 دانند نامه اعمال مزاید است داشتن ده وار نقض بر آن من که مقنضی نامه بد است چپ دادن باشد  
 در گذر و خاور و جهشت غیر است از باسانی بمن ازانی داد و چون مراد مقرر حساس  
 ای حساس را با سلفی سهولت بگذران بعد از آن دست چپ داشتند و بخوانند این  
 دعا **اللهم لا تعطيني كفاي يميني ولا تجعلها معاوذا لي عن عني واعوذ**  
**بلك من مفضلها** این دعا یعنی بار خدا یا نامه اعمال مراد موقف عصمت بد است چپ  
 من مده و مکردان از اطوف کردن من و پناه میبر بجهت و منصرف تو از جامها سپیک  
 هر غضب تو از قطعه اش فراهم آورده است و بجهت پوشش بندگان گناه کار مضر شده  
 و بعد از آن مسح کردند سر مبارک خود را و این دعا را بر زبان آوردند **اللهم غشيتي خجك**  
**وبركائك** یعنی بار خدا یا رحمت خود را شامل من ساز و از برکات رحمت خود مرا بی خبر  
 مگذار بعد از آن با هزار استغاثه کردند و این دعا را بر زبان مجربان جا بردند **اللهم**  
**تبييتي على الصراط يوم تزل فيه الأقدام** و اجعل سعوتي فيما بينك بحق يعني بار  
 خدا یا بر پای در صراط و اقدام مرا از لغزش براه بران نگاه دار و روزی که قدمها

و لا یمن و در ظاهر

پیشتر **قول امام علی** السلام گفتند که روزی امیرالمؤمنین علی را سلام با  
 فرزند خود محمد بن حنفیه رضی الله عنه که گفت ای محمد بن ابی طالب از این طریق از ابی  
 سوزم از برای نماز پس محمد بن حنفیه مثال امر پسر بزرگوار خود نموده از برای وضو  
 آنحضرت را برد پس حضرت امیرالمؤمنین علی را سلام برداشتند بر دست راست و با دست  
 خود از آب بر دست چپ میخند و در آن حین این دعا را خواندند **بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَ**  
**الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْمَاءَ طَهُورًا وَكَرَّمَ بِجَعَلَهُ مُجَسِّمًا بِعِنِّ بَيْتِكَ بِجَوْهَرٍ دَرَابَنْدًا**  
 این فعل بنام پسر بزرگوار خود و سپاس و ستایش مرتضی را که کرد ایند باب در پایک و پیا  
 کننده تا بدان خود را از الایش خسته نکات حدیثی که سازم و نکند ایند از اینجس تا  
 خود در این پایک ساخت گفت بعد از آنکه حضرت استیغاف فرمودند فرمودند یعنی در مقام  
 نظر بر عورتان در راهند و در آن حین مرتکب خوانند این دعا شدند **اللَّهُمَّ حَصِّنْ فَرْجِي**  
**وَاعْفُ عَنِّي وَاسْتُرْ عَوْرَتِي وَحَرِّمْ عَلَيَّ النَّارَ بِعِنِّ بَارِئًا بِأَنْكَاهِ دَارِ عَوْرَتِي مَرًّا مِنْ**  
 بیدان تا محرم و نظر افتادن غیر بران و بی پوشان عورت مرا از چشم مردم و حرام کردن مرا  
 بر آتش و زنج ناسواند مرا در یافت بنوفی اجتناب از معاصی و اشتغال بعبادت و طاعت  
 تو گفت بعد از آن مضمضه کردند یعنی سه مرتبه آب دست مبارک را بر روی دهان کردند  
 و در آن حین میادرت بخوانند این دعا فرمودند **اللَّهُمَّ لِعَيْنِي حِجَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ**  
**وَاطْلِقْ لِسَانِي يَدِكِ كَيْدِي بِعِنِّ بَارِئًا بِأَنْفِهِمْ مِنْ كُنْ وَبِرَبِّانِ مِنْ دَعْوَتِ مَرَّةٍ دَرِي كَرَّةٍ**  
 بموقف لغای خود را هم تا بدان توسط جویم بجواب اینها از من پرستند و کوبانی در  
 مرا بد که خود تا همیشه بران مشغول باشم بعد از آن استغاثی کردند یعنی سه مرتبه  
 مبارک شایه و بیوفی کردند در آن حین نکلم با این دعا فرمودند **اللَّهُمَّ لَا تَحْرِمْ عَلَيَّ رَيْحَ الْجَنَّةِ**  
**وَلِحَبْلِي مِنْ رَيْحَتِهِمْ رَيْحِيهَا وَرَوْحًا وَطِيبًا بِعِنِّ بَارِئًا بِأَحْرَامِ كَرْدَانِ بَرِيٍّ مِنْ دِينِي طَبِيبًا**  
 بگردان مرا از جمله انکسائی که استغاثی از آن میکنند و از نکمت و بوی خوشی آن دعا  
 غنای

و تفرقه و جلیل القدر است و مولدش کلین است که در هجرت از دهانت ری وفوت او در سال  
 سیصد و بیست و نه هجری در بغداد اتفاق افتاده و مصنف نام ظلّه عبارتست و حمد الله را  
 موافق تاریخ مذکور یافته است **حمد الله علیه** ز علی بن ابی طالب از پدیدار و ابراهیم بن الحاتم  
 القمی که اصل او از کوفه است و از کتف **امام رضا علیه السلام** بوده و اگر چه علماء رجال  
 حکم بخرج بعد از آن نکرده اند اما علامه و خلاصه رجال میگوید و الا رجح قبول قوله از  
 قاسم الخزاز از عبدالرحمن بن یحیی که علماء رجال حکم بضعفش کرده اند و نسبت وضع حد  
 باورده از امام حنفی صادق **علیه السلام** قال **بنی امیرالمؤمنین علیه السلام ذات**  
**یوم جالس مع ابن الحنفیة رضی الله عنه** قال له یا محمد انی باناء من ماء ائو صو للصاوة  
 فاناء محمد یا ماء فاکناه **بسم الله** علی بدء الدیة ثم قال **بسم الله و بانه و الحمد لله الذی**  
**جعل الماء طهورا و اوم جعله نجسا** ثم قال **اللهم حصن فرجی و اعف و اسر**  
**عودی و حرثی علی النار** قال ثم **بمضمون** فقال **اللهم لیس فی حججک يوم الفاک و اطلو منی**  
**یلکوک** قال ثم استسقى فقال **اللهم لا تحریم علی ریح الجنة و اخلق منی سیم و یحما و**  
**روحها و طیبها** قال ثم غسل وجهه فقال **اللهم بیض وجهی يوم تبيض الوجوه**  
**و لا سیود و جفونی يوم تبيض فیہ الوجوه** ثم غسل بده الیهی فقال **اللهم اعطنی کلیم**  
**بعینی و الخلد و الجوار و ساری و حاسینی حیا با تسبیح** ثم غسل بده الیهی فقال  
**اللهم لا تعطف کلیم بشمالی و لا تجعلها مغلولة الی عنقی و اعوذ بک من مقطعات**  
**البشرین** ثم مسح آس فقال **اللهم غشی بک و برکاتک** ثم مسح رجله فقال  
**اللهم ثبتنی علی الصراط يوم تزل فیہ الاقدام** و جعل سبغی فیما برضیک عقی ثم  
 رفع راسه فظفر الی محمد فقال یا محمد من نوصا مثل وضوئی و قال مثل قولی خلوا الله  
 له من کل فطره ملکا هدیة و سبغی و بکیرم فیکتب الله له ثواب ذلك الی يوم القيمة  
**کلامی محبت نظامی در ضمن آغاز و چهار نماز و انجام اشعار مشتمل بر دو**

امیرالمؤمنین علیه السلام  
 و کلامی در وصف حضرت علی

و کلامی در وصف حضرت علی

بر علامه وارد نیست علامه نیز قابل است بانکه اسپینغاب تمام ظهر قدم لازم نیست بلکه  
 مراد از اسپینغاب طول ظهر قدم است که از سر انگشتان باشد تا اصل ساق چنانچه در تذکره  
 عبادی ابرار کرده که ترجمه اش اینست که واجب نیست اسپینغاب باها بمعنی مسح کردن تمام  
 پشت یا بلکه کافیست مسح از سر انگشتان تا کعبه و اگر چه بیک انگشت باشد نزد اهل بیت علیهم  
 السلام بعد از آن کفایت و واجبست اسپینغاب طول قدم از سر انگشتان تا مفضل و اگر مراد  
 شیخ شهید علیه السلام ترجمه اینست که این اسپینغاب را نیز هیچ کس قابل باشد بنا بر آنکه گمان برده است  
 که کعبه پیش همه برآمدگ پیان پشت پایست نه مفضل همین جهت و قوم خواهد بود و حقیقت آن  
 باجلی و حقیقی ظاهر شد فامل حدیث شیخ محمد روایت شده است بسند که متصل است شیخ  
 الطائفة مفید علیه السلام ترجمه از احمد بن محمد از پدر او محمد بن الحسن که احوال ایشان سنی و کوفی  
 یافتند از محمد بن یحیی و احمد بن محمد بن احمد الأشعری الفقهی که از ثقات روایان حدیث است  
 و محمد بن یحیی کلینی در کتاب کافی از حدیث بسیار روایت کرده و اخباری که روایت کرده  
 اکثر صحیح و معتبر است از محمد بن احمد بن محمد بن یحیی بن عثمان الأشعری الفقهی که تفرد و جلیل القدر بود  
 و حدیث بسیار از او روایت شده است و اگر چه در حق او گفته اند که از مردم ضعیف بسیار است  
 نقل کرده اما در خودش طعن نکرده اند از حسن علی بن عبد الله الغیری که علما و رجال و درویش  
 نوشته اند و بعد از آنکه از علی بن عثمان از محمد بن یحیی بن عثمان الأشعری الفقهی که علما  
 رجال حکم بضعف هر دو کرده اند و گفته اند که علی بن عثمان واقف بوده یعنی بعد از امام موسی کاظم  
 علیه السلام قابل با اوست کسی نبوده است از امام یحیی بن طایف جعفر بن محمد الصادق علیه السلام  
 و هم بسند مذکور نقل شده است از شیخ مفید علیه السلام ترجمه از ابی القاسم جعفر بن محمد بن یحیی  
 خولویه که از ثقات رجال شیعانست و نهایت ما برسد در فقه و حدیث است و صاحب  
 مضانیف است از محمد بن یحیی بن اسحق الکلینی که کتاب کافی در حدیث که بکلینی مشهور است  
 از مصنفان است چند کتابی که نیز در حدیث بضعف دار و شیخ علامه وقت خود بوده

در جایکه مفصل ساق و قدم است نام چنانکه در پاهای سایر حیوانات و مفصل را نیز کعب  
میگویند و از اینجاست که بندهای تیره را کعب گویند و دلیل جمیع علماء اینست که اگر کعب  
ان میبود که امامت چون در سایر اشیاء است هر چند در این بود که در اصل کعب گفته  
شود چنانچه در مرفق چون در هر دست یکی رافع است و الا الموافق گفته شده و نیز استخوان  
مدون که در مفصل ساق و قدم است چیزی بنهانیست که معرفت بان حاصل نیست مگر از بنا  
علم تشریح را و بدستخوان برآمده اند و بجانب ساق اگر کعب میدانیم محسوس هرگز نیست و  
خفای ندارد و مناط تکلیف بندگان بر امر ظاهر است پس حمل کعب بران اولی باشد اما نهی  
ترجمه کلام و بالجملة نهایت تعجب حاصل است از علماء مذکورین که با وجود ملاحظه این اشیا  
و درایات واضحه چون در مساحت این مقام پایدی محراب ایشان ثبات نور زیده در مقام این همه  
تشیع بر علماء در اختیار این مذهب رانده اند و گفته اند آنچه گفته خلاف اجماع مرکب است  
و همچنین از علماء اسلام بان قائل شده اند و گمان اینست که امری که ایشان در این در طرز اندا  
اشباه عبارات علماء است چنانچه علماء خود نیز در مختلف و منتهی المطلب شعاری بان کرده  
و منشأ ان است که ایشان تصریح کرده اند با آنکه کعب زکب بمعنی ارتفع مشواست و اکثر علماء  
ناطق است با آنکه کعبین و استخوان برآمده است بر پشت قدم و منبأ دران برآمده انرا دانسته اند  
و آمدن ان ظاهر محسوس باشد بجز در پشت پاها استخوانی بل فوجیه که نور برآمدن  
ظاهر محسوس باشد نیست الا در برآمدن و جلین ساق و در برآمدن میان پشت پاها بین  
و مشط و روی اول مرئیت با اتفاق علماء ما پس ناچار حکم کرده اند که در برآمدن خود مراد  
و چه چنگ مفصل را کعب دانستند غلط کرده اند بواسطه آنکه در مفصل نور برآمدن نیست  
و عاقل شده اند از استخوان مدور مذکور بواسطه کونای فوه باصره از درون ان والله الهادی  
البعیض الخفی نماید که انرا که شیخ شهید علیه الرحمه بر علامه قدس سره که استیغاب مع ظاهر قدم  
که علامه بان قائل شده است هیچ يك از علمای ما بران نرفته اند اگر بیدیدم تحقیق ملاحظه شود

و کعب در مفصل ساق و قدم است

ص ۲

عظیم مذکور است نه مفصل و بعد از نقل اجماع علماء امامیه بر مدعی مذکور گفته است  
 مذاهب مجتهدین حسن نیز این است و از جمله اموری که مؤید علامه است در نسبت این قول  
 به علماء امامیه است که اکثر کتب تفاسیر اهل سنت مشهور است بانکه کتب نزد جماعتی که فاعل  
 هستند استخوانیست که در مفصل ساق و قدم واقع است از جمله امام فخر رازی در تفسیر  
 افحاکه تفسیر قوله تعالی و ارجلکم الی الکعبین میکند کلامی بر او کرده که ترجمه اش اینست که  
 همه کور علماء ما بر این اند که عبارت از آنست که در دو جانب ساق واقع است و علماء  
 امامیه و جمعی که بر وجهی بنا بر فقه اند گفته اند که عبارت از استخوانیست که در وسط  
 کوفتند و گاو که نهاده شده در زیر استخوان ساق بجهتیست که مفصل ساق و قدم است  
 و این قول مجتهدین حسن است و اصح نیز اختیار این قول کرده بعد از آن میگوید دلیل امامیه بر  
 اینست که اسم کعب در جمیع چو اناث بر استخوان مذکور اطلاق میگردد پس بسیار بد در عاده  
 انسان تفریقین باشد و مفصل را کعب نامند و از اینجاست که میند های نیزه را کعب مینامند  
 و در میان قدم نیزه مفصلی است که پس باید که آنرا کعب نیز توان گفت تا اینجا ترجمه کلام امام فخر  
 رازی بود و در تفسیر صاحب کشف که ما شایسته بر کتاف نزد تفسیر مذکور کلامی بر او  
 کرده که ترجمه اش اینست که مراد از این صیغه صیغه مضافه است الی الکعبین الی الکعبین صیغه  
 جمع الی الکعب صیغه مفرده گفته میشود چرا که بر آن نقل بر کعب مفصل ساق و قدم خوانند  
 بود و آن در هر دو بنا بر کعب است پس اگر نظر هر رجل است مفرده میباشد و افع شود الی صیغه  
 جمع اما هر گاه غسل مراد باشد کعبان بر آمد که پای در جانب ناپ خواهد بود و آن در هر دو  
 و نه است پس مراد آن صیغه ثبوتی صحیح خواهد بود و باعتبار هر رجل و فاصل نشا بودی در  
 تفسیر خود بعد از آنکه نقل مذاهب جمیع علماء اهل سنت کرده گفته است که امامیه در هر  
 در قابل صیغه است میگویند که کعب استخوانیست که در دو جانب استخوان ساق نهاده شده

کعبین و

حرف

یا پیش

دیگر در باشد مسافق معتد به نام نافه هر یک دیگر بر او در خود پیشتر باشد و این  
جهت که پیشتر باشد بود که ساق یک ضربه داشته باشد بلکه ناچار است که ترکیب آن از  
ضربه که هر یک از آنها در یک طرف است که یک استخوان باشد پس یکی هر دو این  
دو ضربه بود و جانب واقع باشد لازم خواهد آمد که کند و چسبم باشد و ساق را از آن  
کراخ و ثقل تمام حاصل باشد و از این جهت است که همین جانب ساق که متصل بمفصل  
مذکور است دو ضربه است و دو جانب فوق که با استخوانهای فو اتصال دارد یکی افزا  
شده و دیگری قبل از وصول بزواضع بافته و این که لازم است که اتصال ایشان بر این  
وجه باشد که حفره و ضربه ساق باشد و زاید بر استخوانان قدم نیز عکس بواسطه آن  
است که عرض از بعد و ضربه چنانچه مذکور شد خفت ساخته و این منافات دارد بدانکه  
زاید بر آن واقع شود چه زاید باعث کراخ و ثقل پیشتر بخلاف حفره که اینها پنج ظاهر است  
مورد یاد فی جفت پس از این جهت که وضع این مفصل بر این وجه است که حفره  
و ضربه های ساق واقع است و زاید این که در اینها و میباید بر استخوانان قدم انهای فرجه  
کلاس پس کلاهر علماء نیز به هر چه است و دانکه کعب استخوان است در مفصل ساق  
قدم و از لحاظ ماضیه کلام اهل لغت که با نوجوان مذکور شد بظهور رسید که نفس مفصل  
کعب گویند و کویا اطلاق کعب بر آن بجای آورد استخوان مذکور باشد نه بطریق حقیقت یا  
لجه ظاهر شد که کعب بر چهار چیز اطلاق کرده اند اول بر آمدگی و بلندی میان پیش پای  
که مابین مفصل ساق و مشط واقع است و دوم در بل مد که بود و جانب واقع است که عوام  
از کله یا گویند سیم نفس مفصل چهارم استخوان بر آمدگی که بر پیش پای واقع است که مابین  
مفصل مفصل قبضه مابین ساق است و علامت این معنی را اختیار کرده و انکار ندارد بر آنکه در  
کعب نیز بر آمدگی هست نا مختار او مخالف استفاق لفظ کعب باشد بلکه در کتابین مذکور  
اللفظها و تصریح بیان کرده و گفته است که کعب مجموع ساق و قدم است پس ظاهر شد که مراد او

عظم



الحيوانات وكافة اشرف عظام القدم التافضة للحركة كما ان العقب اشرف عظام الـ  
 التافضة في الثبات والكعب موضوع بين الطرفين الثابتين من الفصين بحيث يواز عليه  
 من جوانبه عنق من اعلاه وقفاه وجانبه الوحشي والاشية ويدخل طرفاه في العقب في  
 الفترتين دخول ركز والكعب واسطه بين الساق والعقب بهيئة من اضاهما ويوثق المصلا  
 بينهما وهو موضوع في الوسط بالحقيفة وان كان قد يظن بسبب الاخصاصة منحرفا الى الـ  
 وشارح فوشي شرح ابن كرام عبارتي ايراد كونه استة كونه جاشا بينك بدو سنينك  
 استخوانها في قدم منقسم است بشر هكعب ناسته وعظم ذوق وعظام رسع وعظام  
 مشط وعظام انكشان ومادوا بنفهام بشرح هركي تا بيان بيكيم اما كعب يبايد دانسته  
 برآمدگی وگویی کعب نشان از کعب سایر حیوانات بیشتر است بواسطه آنکه پاهای انسان  
 قدیمی هست واصابع بواسطه سهولت حرکت دادن قدم بانبطا وانقباض که عبارات  
 بهم امدن لازم باشد است احتیاج دارند تا اسان شود بروداه رفتن ودر سایر بالک ودر اشیه  
 ودر زمین هم واروا این جهت است که احتیاج دارند بان که مفصل ساق او با قدم با آنها  
 قوت واستحکام ملایم وسهل الحركة باشد و نمیتواند بود که مفصل مذکور بیک برآمدگی  
 مدق وباشد که در استخوان ساق دراید چلکون اچنان باشد لازم میباشد که در وقت  
 راه رفتن پیش پا بجانب پهلو بکشد تا باشد بلکه نگاه باشد که بجانب عقب نیز بگردد  
 وپس لازم میباشد که ترکیب ساق با قدم فاسد باشد و همیشه در وقت راه رفتن پا بهار  
 برهم میباشد باشد پس ناچار است که بدو برآمدگی باشد که از او زیاده میگویند تا  
 تضال هر یک از آن دو با استخوان ساق مانع ایزاد حرکت دیگری برود و خود و نمیتواند  
 بود که این دو زیاده یکی در پیش پا باشد و یکی در عقب چلکون اچنان باشد حرکت  
 نقیاضی انبساطی که ان پیش نا واقع میشود و شوار خواهد شد پس البتة باید که  
 ان دو زیاده یکی در جانب است واقع شود و یکی در جانب چپ و ناچار است که از

اليد انسان بمنزلة كحل لفتاة يعني كعب خشك و ربيع قدم و ارفع است و ساق پا بان منتهی  
 می شود مانند بند های نوزه و امام فخر رازی در تفسیر کبیر تصریح کرده است بانکه مفصل  
 کعب می گویند پس ظاهر شد که علامه در کعب گفتن مفصل مخالف اهل لغت نگردیده است  
 بلکه اکثر با او در شکیست مذکور موافقند و شیخ علی علی ترجمه بر او کرده اند و گفته  
 موافق هیچ یک از احوال علماء نیست و اهل لغت نیز بان فایده اند از هیچ استقامت دور  
 است و علماء شیخ می مثل خیال بنویس و شیخ ابو علی و بعضی دیگر از شراح قانون مثل شیخ  
 و غیره تصریح کرده اند که قدم مرکب از بیست و شش استخوان است و بالای هر کعب واضح است  
 و کعب استخوانیست در شکل مبد و ذکر واضح است در محل اتصال ساق و قدم و در برآمدگی  
 از دو جانب آن دو جنبه فوقی و ارفع است که در میان هر یک از آنها دو سوراخی از سوراخ  
 که در فصه ساق و ارفع است و در برآمدگی دیگر در جهت تحت که در میان بند در سوراخها  
 که در استخوان ناپشته ناپشت و ساق مرکب است از دو فصه است هم متصل است و در حقیقت  
 یعنی آنکه دو جانب است ساق است که در بزرگتر است از جانب وحشی و از فصه عظمی ناپشته  
 و آن متصل است در جانب بالا با استخوان زانو و وحشی یعنی آنکه در جانب بیرونی است  
 تراست از آن از پای آن گرفته مرید بر شیبان بگردد پیشود تا آنکه پیش از رسیدن با استخوان  
 زانو قطع می باید و بر طرف پای آن هر یک از این دو فصه و سوراخی واضح است که در بر  
 آمدگی های که مذکور شد که در جانب بالای کعب واضح است در آنها در میان چنانچه خاطر  
 این دو فصه کعب از هر جانب فرامی گیرد سواهی جانب مشط که استخوان است و استخوان  
 انگشتان پس کعب استخوانی باشد در پشت پامیان استخوان ساق و استخوان ناپشته که  
 اتصال می باید ساق و قدم بواسطه ناپید این کلام افصار می رود بر نقل کلام شیخ ابو  
 در قانون بیست و نهم عبارت شاری فرشته در شرحین قال السبع فی مبحث  
 عظام القدم من القانون و اما الکعب فان الانسان منه اشد نکعبا من کعب سائر